

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام

سال هفدهم، شماره چهارم

زمستان ۱۳۹۵، شماره مسلسل ۶۸

عملکرد فرماندهان نظامی امیرالمؤمنین علی علیه السلام در سرنوشت پیکار صفین؛ مقایسه موردی: مالک اشتر و اشعث بن قیس

تاریخ تأیید: ۱۳۹۵/۱/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۳۰

جهانبخش ثواب *

زینب بیرانوند **

مالک اشتر نخعی (م ۳۹ق) یکی از شخصیت‌های اثرگذار در حوادث عصر خلافت اسلامی و به‌ویژه در وقایع دوران خلافت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که مورخان به دلاوری، شجاعت، سخنوری و عظمت او تصریح کرده‌اند. مالک پس از گرویدن به اسلام، از همان آغاز از جمله مریدان و یاران حضرت علی علیه السلام بود که در حوادث منجر به خلافت آن حضرت، به صورت مؤثر نقش داشت و در جنگ‌های زمان ایشان، به‌ویژه در جنگ صفین، با برانگیختن کوفیان برای نبرد، آراستن سپاه و فرماندهی جنگ، همراه کردن قبیله خود، وارد کردن ضربه‌های سنگین بر سپاه شام، ایراد خطابه و رجزخوانی در دفاع از حضرت علی علیه السلام نقشی محوری ایفا کرد. اشعث بن قیس (م ۴۰ یا ۱۴ق) نیز که از

* استاد تاریخ دانشگاه لرستان؛ Jahan_savagheb@yahoo.com

** کارشناس ارشد تاریخ تشیع دانشگاه باقرالعلوم علیه السلام؛ Beiranvand_z@yahoo.com

پایگاهی قبیله‌ای برخوردار بود در این کارزار، بنا به ضرورت، در ترکیب سپاه علی علیه السلام حضور یافت ولی نقشی بازدارنده ایفا کرد. این پژوهش با بررسی عملکرد این دو فرمانده نظامی در پیکار صفین نشان می‌دهد که مواضع اعتقادی و رفتار سیاسی فرماندهان نظامی امام علی علیه السلام در سرنوشت پیکار صفین مؤثر بوده است.

کلیدواژگان: امام علی علیه السلام، مالک اشتر، اشعث بن قیس، نبرد صفین، تاریخ صدر اسلام.

مقدمه

یکی از مباحث مهم در پژوهش‌های تاریخی، بررسی نقش شخصیت‌ها در رخداد‌های تاریخی است؛ زیرا مواضع و عملکرد این نخبگان در شکل‌گیری و روند حوادث اثر داشته، در ارزیابی‌های تاریخی از آنان چهره‌های مثبت یا منفی به تصویر می‌کشد. مالک اشتر از جمله چهره‌هایی است که خدمات برجسته‌ای در تاریخ اسلام انجام داده است. ولایت‌پذیری و فداکاری در راه آرمان‌های حضرت علی علیه السلام و حضور مؤثر در جنگ‌های دوران خلافت ایشان، مالک را در تاریخ تشیع نیز سرآمد کرده است. او به‌ویژه در پیکار صفین به شدت از خلافت و رویکردهای امام علی علیه السلام حمایت کرد و با شجاعت و استقامت خویش، شامیان را تحت فشار گذاشت. همین ویژگی‌ها زمینه پیروزی‌های اولیه امام علی علیه السلام را در صفین فراهم کرد. در مقابل، اشعث بن قیس قرار دارد که موقعیت پیش‌تاز مالک را برای آینده خویش مانعی بزرگ می‌پنداشت و آن را برنمی‌تابید. رفتار سیاسی مصلحت‌جوی اشعث که هواخواهی عثمان را به دل داشت و همراهی‌اش با علی نه بر مبانی اعتقادی که از سر ناگزیری بود، مواضع او را در تقابل با مالک قرار داد و اختلاف را به سپاه علی علیه السلام کشانید.

این مقاله در صدد بررسی نقش و عملکرد این دو فرمانده نظامی در جنگ صفین به

عنوان یکی از حوادث مهم دوران خلافت حضرت علی علیه السلام است. در این نبرد، دلاوری‌های مالک، ترفندهای گوناگون نظامی قاسطین یا حزب اموی و سپاه شام را به شکست منتهی ساخت؛ هرچند تبانی مشترک ترفند دشمن و نفاق داخلی به محوریت اشعث بن قیس، فرجام این رویارویی را به سود معاویه تغییر داد. اساس این پژوهش بر این پرسش قرار دارد که جایگاه مالک و اشعث در پیکار صفین چگونه بوده است؟ مفروض پژوهش آن است که عملکرد این دو فرمانده نظامی یمنی، جایگاه محوری آنان در سرنوشت پیکار صفین را برجسته کرده است. اهمیت پژوهش، در مقایسه تطبیقی عملکرد متفاوت این دو چهره برجسته در نبرد صفین است. درباره وقایع زمان حضرت علی علیه السلام، پژوهش‌های فراوانی انجام شده اما این مقاله به طور ویژه بر نقش شخصیت‌ها در پیکار صفین و تأثیر عملکرد آنان بر سرنوشت این نبرد تأکید کرده، که از این نظر، از دیگر پژوهش‌ها متمایز است؛ زیرا با تتبعی که صورت گرفت، پژوهشی خاص این موضوع انجام نشده است. تنها خاکرند در مقاله‌ای^۱ که به موقعیت‌یابی اشراف قبیله‌ای در دوران خلفای راشدین پرداخته، از این منظر، نقش اشعث در حکومت علی علیه السلام را بررسی کرده و منتظرالقائم نیز در اثری که به نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت اختصاص دارد،^۲ موضع وی را در حوادث زمان علی علیه السلام مطرح کرده است. این تحقیق با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و تاریخی و بر اساس روش توصیفی - تحلیلی به نگارش درآمده است.

۱. پیکار صفین

پیکار صفین دومین نبردی است که در خلافت حضرت علی علیه السلام در صفین، جایی میان عراق و شام،^۳ در کنار فرات، شرق بلاد شام،^۴ رخ داد. به فاصله اندکی از جمل، معاویه بن ابی‌سفیان به بهانه خون‌خواهی عثمان، خلافت علی علیه السلام را نپذیرفت که پی‌آمد آن، پیکار صفین در سال ۳۷ق. شد.^۵ چون خبر قتل زبیر و طلحه و پیروزی علی علیه السلام بر مردم بصره به معاویه رسید، مردم شام را به جنگ با امام علی علیه السلام و طلب خون عثمان

فراخواند. شامیان با او به عنوان امیر بیعت کردند.^۶ معاویه پیراهن عثمان و انگشتان ناآله همسر او را - که ام حبیبیه خواهرش (دختر ابوسفیان و از همسران رسول خدا) برایش به شام فرستاده بود - در میان مردم گرداند و آنان را بر خون‌خواهی عثمان تحریک کرد.^۷ در پی این اقدامات، امام علی علیه السلام ابتدا در خطبه‌ای برای مردم بیان کرد که معاویه لشکری گردآورده و درباره دخالت ایشان در قتل عثمان سخنان فتنه‌آمیزی گفته و شامیان را از تبعیت ایشان بازداشته است.^۸ امام سعی کرد از طریق نامه، معاویه را دعوت به بیعت کند.^۹ از این روی جریر بن عبدالله بجلی را به سوی معاویه فرستاد و در نامه به او هشدار داد که مهاجران و انصار با وی بیعت کرده‌اند و از معاویه خواست که بیعت کند. معاویه، جریر را معطل کرد و به رایزنی با عمرو بن عاص پرداخت که در برابر دریافت مصر، به معاویه پیشنهاد داد که سران شام را بخواهد و خون عثمان را به گردن علی علیه السلام بیندازد و با کمک آنان با علی علیه السلام بجنگد.^{۱۰} عمرو عاص در این دیدار درباره مصر قراری با معاویه نوشت و گواهی بر آن گرفت، سپس با معاویه بیعت کرد و پیروزی او را بر علی علیه السلام تعهد کرد.^{۱۱} حضرت علی علیه السلام چند نوبت دیگر کسانی را نزد معاویه فرستاد و او را دعوت به بیعت و فرمان‌برداری کرد که نپذیرفت.^{۱۲} چون معاویه به درخواست علی علیه السلام تن نداد، سرانجام نبرد صفین بین آن دو رخ داد.

۲. مالک اشتر

مالک بن حارث بن عبد یغوث بن مسلمة بن ربیع بن حارث بن جذیمة بن سعد بن مالک بن نخع (م ۳۹ق) از سرداران مشهور مدحج،^{۱۳} معروف به اشتر^{۱۴} و از یاران برجسته امام علی علیه السلام بود. او و قبیله‌اش، نخع در به خلافت رساندن امام علی علیه السلام نقش مؤثری داشتند به گونه‌ای که حضور او در این رویداد از دید مورخان پنهان‌نمانده است. آنان از کوشش مالک برای فراهم شدن خلافت برای علی علیه السلام سخن گفته‌اند.^{۱۵} هوشیاری و توان مدیریتی مالک، نقش اصلی را در تأمین امنیت و روی آوردن مردم برای پذیرش خلافت علی علیه السلام داشت. او به حضرت علی علیه السلام برای پذیرش بیعت مردم اصرار می‌کرد. حتی به

ایشان یادآوری کرد که اگر خلافت را نپذیرد دیگر مدت‌ها بدان دست نخواهد یافت. در نتیجه این پافشاری، همه با علی علیه السلام بیعت کردند و خود اشتر نخستین کسی بود که با وی بیعت کرد.^{۱۶} بی‌گمان، مالک به مقام و امامت علی علیه السلام معرفت کاملی داشت چنان که در آغاز خلافت با خطاب «امیر مؤمنان» با حضرت بیعت کرد و بیعت مردم کوفه را برای ایشان برعهده گرفت.^{۱۷} در انجام این تعهد، چون ابوموسی اشعری، حاکم کوفه، مردم را از همراهی با علی علیه السلام برای جنگ با اصحاب جمل بازداشت، مالک خود برای گرفتن اطاعت مردم و بسیج آنان در حمایت علی علیه السلام به کوفه رفت. پس از ورود به کوفه توانست مردم را دسته دسته گرد آورد و به سوی قصر کوفه، محل استقرار ابوموسی رفته، او را اخراج کند.^{۱۸} مالک در اجتماع آغازین مردم برای بیعت با امام علی علیه السلام پس از قتل عثمان، در برابر سخنان سه نفر از قریش: مروان بن حکم، سعید بن عاص و ولید بن عقبه، که از بیعت با علی علیه السلام خودداری کردند و شروطی را برای بیعت تعیین کردند،^{۱۹} در حمایت از علی علیه السلام به پا خاست و در سخنانی آن حضرت را «وصی اوصیا و وارث علم انبیا» توصیف کرد و در شأن و برتری وی عبارات بلیغی بر زبان آورد.^{۲۰} دیدگاه وی درباره همراهی با امام علی علیه السلام چنین بود که می‌گفت: «بر ماست پیش از این که به ما سخن بگویی سخن بگویم و چون عازم شدی دیگر سخن نمی‌گویم».^{۲۱} این سخن حاکی از مشاوره دادن به علی علیه السلام در مقام یک یاور و مشاور^{۲۲} و فرمان‌پذیری از ایشان چون یک سرباز مطیع است.

چون امام علی علیه السلام به خلافت رسید، مالک با کمک شیعیان علی علیه السلام تکاپوی بسیار کرد تا شرایط لازم برای استقرار خلافت ایشان را هموار سازد و موانع موجود را از پیش روی بردارد. این موانع که به شکل جنگ‌هایی نمود پیدا کرد، رزمایشی را برای علی علیه السلام و یارانش فراهم کرد تا دلآوری‌های خود را در آن به نمایش بگذارند. مالک از آن یاران بود که همتی بزرگ برای پیروزی در این نبردها به کار برد. مورخان در شرح حال مالک، او را

از اصحاب علی بن ابی طالب نام برده‌اند که با آن حضرت در جمل و صفین حاضر بوده است.^{۳۳} نخست در سال ۳۶ق.؛ فتنه جمل بر پا شد که در بصره، سپاهیان امام توانستند به این غائله پایان دهند.^{۳۴} مالک در جنگ جمل در کنار علی علیه السلام حضور داشت و نقش مؤثری در متلاشی کردن نیروی ناکثین (اصحاب جمل) و کشتن برخی از بزرگان سپاه بصره داشت.^{۳۵} در این جنگ، مالک فرمانده جناح راست لشکر و عمار یاسر فرمانده جناح چپ لشکر حضرت علی علیه السلام بود.^{۳۶} مالک پیش از نبرد صفین، حاکمیت جزیره را بر عهده داشت که ناحیه‌ای راهبردی برای علی علیه السلام بود. ایشان با آگاهی از کاردانی و لیاقت مالک، او را حاکم آن ناحیه کرد. وی در مسیر رفتن به جزیره، با ضحاک بن قیس فهری که از جانب معاویه امارت جزیره را داشت و نیروی سِماک بن مَخْرَمَه که از رقه برای یاری ضحاک آمدند، نبرد کرد و آنان را شکست داد. دیگر نیروهای اعزامی معاویه هم در برابر مالک کاری از پیش نبردند و او بر جزیره مسلط شد و شرح ماجرا را به حضرت علی علیه السلام نوشت.^{۳۷} در نبرد صفین، مالک و قبیله‌اش به یاری علی علیه السلام آمدند و ایشان، مالک را به طلایه‌داری سپاه خویش در صفین گماشت.^{۳۸} در این مأموریت، مالک و قبیله‌اش، نخع، به خوبی و با دلاوری در حمایت از پیشوای خویش در مصاف با دشمن پیکار کردند. مالک سعی می‌کرد با تمام وجود در خدمت امام علی علیه السلام و اهداف او بکوشد و لحظه‌ای درنگ نکند و با زبان و شمشیر از علی علیه السلام دفاع می‌کرد. علی علیه السلام پس از بازگشت از صفین، مالک را به سوی جزیره که عامل آن جا بود فرستاد، اما پس از پایان حکمیت، نامه‌ای به او در نصیبین نوشت و وی را فراخواند با این توصیف: «تو از جمله کسانی هستی که من در یاری دین پشتیبانی‌شان را خواهانم و سرکشی تبهکار را به آنان فرومی‌نشانم و مرز خطرناک را بدان‌ها استوار می‌گردانم».^{۳۹} تجربه و توانایی مالک، حضرت را بر آن داشت که پس از پایان یافتن پیکار صفین، او را به حکومت مصر برگمارد تا این سرزمین وسیع و پُر

ثروت را در حوزه حاکمیت علی علیه السلام نگه دارد و معاویه و عمرو بن عاص را که به آن چشم دوخته بودند، ناکام بگذارد. امام علی علیه السلام به صراحت به مالک گفت کسی جز تو مرد این کار نیست و از او خواست که به سوی مصر حرکت کند و در امور خویش از خدای کمک بخواهد. نیز به او سفارش کرد که درشتی و نرمی را به هم آمیزد، آن جا که می‌باید، نرمی کند و وقتی جز به درشتی کار از پیش نرود، درشتی کند.^{۳۰} هنگام اعزام مالک نیز نامه‌ای به مردم مصر نوشت و ضمن بیان ویژگی‌های برجسته شخصیتی او، از مصریان خواست که در فرمان مالک باشند که وی کاملاً در فرمان امام خود است.^{۳۱} اما معاویه و عمرو عاص که خطر را احساس کرده، امید خود را در تصرف مصر، با رسیدن مالک بر باد می‌دیدند، با ترفندی در بین راه او را با عسل زهرآگین مسموم کردند و به شهادت رساندند. شهادت وی در سال ۳۸ق. اتفاق افتاد.^{۳۲}

بنا به گزارشی، وقتی معاویه خبر آمدن مالک به سوی مصر را شنید از مردم شام خواست که از خدا بخواهند تا مالک را از میان بردارد و شامیان هر روز او را نفرین می‌کردند. چون خبر درگذشت او را به معاویه دادند به سخن ایستاد و حمد خدای کرد و گفت: علی بن ابی‌طالب دو دست داشت که یکی در صفین قطع شد، یعنی عمار یاسر، و دیگری اکنون قطع شد، یعنی مالک اشتر.^{۳۳} نیز گفت: خدا سپاهی از عسل دارد.^{۳۴} به سخن دیگر، معاویه مالک را کشت برای این که او را از قاتلان عثمان می‌دانست و از این رو او و اهل شام به شدت از مرگ وی شاد شدند، اما علی علیه السلام بر شجاعت و توانگری مالک تأسف خورد.^{۳۵} خبر مرگ مالک برای علی علیه السلام بسیار دردناک و شکننده بود. چون خبر را دریافت، درباره این یار کاردان و حامی برجسته، گفت: زنان نوحه‌گر باید بر مثل تو گریه کنند ای مالک و کجاست مانند مالک؟^{۳۶} به تعبیر مغیره ضبی، از راویان اخبار، پیوسته پشت علی علیه السلام محکم بود تا مالک وفات کرد و سروری و رفعت منزلت وی در کوفه بیش از احنف بن قیس بود.^{۳۷}

اقدامات مالک در پیکار صفین

حضور مالک در جنگ صفین در بزنگاه‌های متعدد کارساز و چاره‌گر بود. او مأموریت‌های متعددی را با موفقیت به انجام رسانید. هم نبردهای مالک و هم خطبه‌ها و رجزها و روشنگری‌هایی که در این جنگ داشت دارای اهمیت است و نقش و تأثیر مالک را در این نبرد هرچه بیش‌تر آشکار می‌سازد.

الف. بازستاندن فرات از شامیان

چون از فرماندهان مقدمه سپاه، زیاد بن نصر حارثی و شریح بن هانی، به امام علی علیه السلام خبر رسید که تعداد شامیان فراوان است و توان رویارویی با نیروهای دشمن را ندارند، امام که از قابلیت و کارآمدی مالک آگاه بود از بین همه افراد دلاوری که در سپاه بود، او را برای یاری نیروها انتخاب کرد و به وی فرمود: «این کار از دست هیچ کس نیاید مگر به دست تو. تعجیل کن و یاران خود را دریاب».^{۳۸} سپس با نامه به سرداران خود، زیاد و شریح دستور داد که از مالک تبعیت کنند.^{۳۹} علی علیه السلام نمی‌خواست در صفین کار به جنگ بینجامد. بنابراین، به سنت همیشگی، شروع‌کننده جنگ نبود. او در هر دیدار با دشمن، دستورهای لازم در آیین نبرد را به یارانش اعلام می‌کرد. به‌ویژه از آنان می‌خواست که آغازگر جنگ نباشند و چون بر دشمن غالب آمدند، چیزی از اموالشان برندارند. همین دستور را نیز به مالک در برخورد با شامیان داد.^{۴۰} مالک پس از رسیدن به سپاه دشمن، بر اساس فرمان رهبر خویش از جنگ خودداری کرد تا این که فرمانده شامی، حمله به سپاه عراق را آغاز کرد و دو سپاه با هم درگیر شدند.^{۴۱} در صفین، امویان ابتدا آب را بر سپاه حضرت علی علیه السلام بستند و عراقیان که بسیار تشنه بودند برای به دست آوردن آب آماده کارزار شدند. مالک که فرماندهی سپاه عراق را داشت در این معرکه، بسیار پُرتلاش و هوشمندانه عمل کرد به گونه‌ای که به خاطر تلاشش در پیروزی سپاه، مردم رجزی در وصف وی می‌خواندند و او را می‌ستودند.^{۴۲}

مالک با همت تمام کوشید تا راه آب را به روی سپاه عراق بگشاید. از این رو بر سر جلوداران لشکر معاویه که پیش از او بر سر آب اردو زده بودند، تاخت و ابواعور سلمی فرمانده شامی را از اردوگاهش براند.^{۴۳} در نبردی که برای بازپس‌گیری آب از شامیان رخ داد، دلاوران شامی در نبرد تن به تن توان پایداری در برابر مالک را نداشتند، چنان که هفت نفر از این پهلوانان که نامشان در منابع آمده، به دست وی کشته شدند.^{۴۴} پس از آن که مالک بر آب دست یافت به دستور حضرت علی علیه السلام که برای وی پیام داد «بندگان خدا را از آب منع نکن»،^{۴۵} آب را به روی شامیان باز گذاشت و از حربه تشنگی برای غلبه بر دشمن استفاده نکرد. در حالی که پیش از این مشاوران معاویه سیاست منع آب را به او پیشنهاد کرده بودند تا بتواند سپاه عراق را به ضعف کشانده، بر آن غلبه کند.^{۴۶}

ب. رزم‌آوری در نبردها

در آوردگاه صفین، امام علی علیه السلام به عنوان فرمانده سپاهیان عراق، در سازمان‌دهی و آرایش جنگی خود - که سیاست قراردادن قبایل عراقی در مقابل قبایل شامی را به کار بست - قبيله مذحج را در مقابل قبيله «عک» از شام قرار داد و مالک را به فرماندهی سواران سپاه برگزید.^{۴۷} این فرمانده که در هنگامه نبرد، پیش قراول سپاه بود^{۴۸} هر لحظه حماسه‌ای می‌آفرید و دلاوری زیادی به خرج می‌داد. او یکی از فرماندهان ثابت علی علیه السلام در نبرد با معاویه و از «جنگاورترین و بزرگ‌ترین آنان بود».^{۴۹} در یکی از نبردها که در اثر شدت فشار شامیان، مقاومت جناح راست سپاه عراق سست شد و از هم پاشید، مالک توانست با سخنانی حماسی، فراریان را به بازگشت فراخواند. سپس در جمع مذحجیان با ایراد خطبه‌ای غرّاً و تأکید بر این که «من با شما پیمان می‌بندم که بازنگردیم تا پیروز شویم یا نابود گردیم»، به گونه‌ای عزم آنان را بر رزم استوار کرد که همه با وی همراه شدند و چنان بر سپاه دشمن یورش آوردند که ایشان را به عقب‌نشینی واداشتند. بر اساس گزارش‌های مورخان، وی با هر فوجی از دشمن رو به رو می‌شد، آن را عقب می‌راند و با

هیچ فوجی برنخورد مگر بر آنان چیره شد.^{۵۰} اقدام او در بازگرداندن نیروها و غلبه بر دشمن، موجب شادمانی امام علی علیه السلام شد؛ پس از آن نگرانی و اندوهی که به سبب فرار ایشان به او رسیده بود.^{۵۱} مالک پس از برانگیختن نیروها، به طرف شامیان حمله برد و توانست شامیان را به عقب براند و چون نیروهای او به معاویه نزدیک شدند، معاویه بر اسبی نشست و قصد فرار کرد.^{۵۲} به گزارش واقعه‌نگاران، مالک «در آن روز سوار بر اسبی سیاه بود و شمشیری یمانی در دست داشت که پرتو آن چشم‌ها را خیره می‌کرد. با شمشیر می‌زد و رجز می‌خواند».^{۵۳}

مالک مردی بود تنومند و بلندقامت، با ریشی انبوه.^{۵۴} او برای نبردهای تن به تن همیشه آماده بود و در هر مصاف، حریف را شکست می‌داد. وجود چنین سرداری به عنوان فرمانده سپاه عراق، لرزه بر اندام دلاوران شامی می‌انداخت و از هم‌آوردی با او سر باز می‌زدند. چنان که «ابوالاعور» فرمانده شامیان، دعوت مالک را برای مبارزه تن به تن نپذیرفت و از هم‌آوردی با او طفره رفت.^{۵۵} اسیر شدن اصبخ بن ضرار از دی به دست مالک، مردی شامی که در صفین، طلاپه‌دار و دیده‌بان معاویه بود،^{۵۶} ناتوانی حبیب بن مسلمه فهری در هم‌آوردی با وی^{۵۷} و کشته شدن بسیاری از شهسواران و برجستگان سپاه شام نظیر اَجَلَح،^{۵۸} یکی از افراد نامدار و تنومند شامیان و فرد دیگری از «آزد»،^{۵۹} پسر عموی بَسر بن ارطاة،^{۶۰} عامر بن عامری و چهار نفر بعد از وی که به ترتیب در مصاف با مالک کشته شدند، موجب فشار بر معاویه و اندوه وی شد. او که از مشاهده شجاعت مالک بی‌طاقت شده بود، از مروان خواست تا در رأس نیروهایی، مالک را از سر راه بردارد تا وی راحت شود.^{۶۱} اما مروان با بهانه کردن محرومیت خود و موقعیت برتر عمرو بن عاص نزد معاویه، از هم‌آوردی با او خودداری کرد و از معاویه خواست این پیشنهاد را به عمرو بن عاص دهد. عمرو به عوض دریافت مصر، تصمیم به جنگ رو در رو با مالک گرفت که با

همه حيله‌گري‌هاي جنگي‌اش، با ضربه وي از اسب بر زمين افتاد و مجروح شد. سپس با کمک يارانش توانست به خيمه خود بگريزد.^{۶۲}

در آغاز پيكار نهايي صفين، چون كار بر معاويه دشوار شد، چند تن از ياران خود نظير عبيدالله بن عمر بن خطاب، عمرو بن عاص، بَسر بن اِرطاة و عبدالرحمن بن خالد بن وليد را فراخواند و با ابراز ترس و نگراني خود از برخي ياران علي عليه السلام چون سعيد بن قيس، مالك، مرقال، عدی بن حاتم و قيس بن سعد، از ياران خود خواست كه هر يك، هم‌اورد يكي از اين ياران علي عليه السلام شود و حريف خود را در جنگ تن به تن از پاي درآورد تا شكست سپاهيان عراق به راحتی امكان پذيرد. او عبيدالله بن عمر را براي مقابله با مالك تعيين كرد. همه سرداران معاويه در اين هم‌اوردی شكست خوردند و نتوانستند بر ياران علي عليه السلام غلبه كنند. خود معاويه نيز در برابر سعيد بن قيس كه سواره به سوي او تاخت، پا به فرار گذاشت.^{۶۳} در ادامه همين نبرد، دسته‌هاي مختلف سپاه حضرت علي عليه السلام، به‌ويژه نيروهاي هم‌داني، چنان بر سپاه معاويه تاختند كه كار بر ايشان زار شد؛ حتي خود معاويه در برابر پيكار شديد اين نيرو شكست خورد و از معركة گريخت.^{۶۴} معاويه آن چنان از اقدامات مالك در رنج بود كه دعا مي‌كرد خدا او را بر مالك نخعي پيروز گرداند.^{۶۵}

مالك در صفين براي پيروزی بر دشمن بسيار تلاش مي‌كرد و سپاهيان كه او را مي‌ديدند، بر پيشروي برانگيخته مي‌شدند. دلاوری او حتي در ميان نيروهاي عراقی مورد ارزيابي و گفتگو بود.^{۶۶} مالك تلاش خالصانه براي رسيدن به اهداف مولايش را در صفين به نهايت رساند؛ به گونه‌ای كه سپاه، صدق عمل و نيت او را تشخيص داد و دانست كه با وجود قدرت و نفوذی كه او در بين قبيله‌اش نخع دارد، هم چنان مطيع محض ولی خویش است و هر چه فرمانده‌اش بگويد، بدون كم و كاست مي‌پذيرد.^{۶۷}

ج. خطبه‌هاي حماسی و روشنگرانه

مالك كه ذهبي از او با عنوان «مرد سخنور رسا و شجاع» تعبير کرده است،^{۶۸} در مسير حرکت به سوي صفين و در ايام مصاف دو سپاه، با صدای رسای خویش سخنرانی‌هايی

ایراد کرد که بسیار اثرگذار بود. بخشی از شخصیت او مرهون نفوذ کلام و توان بالای او در ایراد خطبه‌های حماسی و حرکت‌آفرین بود که در برانگیختگی نیروها کارساز بود. سخنان وی بیشتر حاوی مضامینی چون حمد و ستایش خدای و تأکید بر حقانیت علی علیه السلام و درستی راه و هدایت‌گری ایشان بود و سپس نیروها را به پایداری و استواری در نبرد و تاراندن دشمن و ایمان داشتن به درستی مبارزه خود در کنار علی علیه السلام تهییج و تشویق می‌کرد. او در مواقع متعددی مانند: آغاز حرکت علی علیه السلام برای نبرد با معاویه،^{۶۹} در تهدید مردم رقه و خنثی‌سازی نقشه آنان در جلوگیری از سپاه امام علی علیه السلام،^{۷۰} در فُناصرین نزدیکی صفین،^{۷۱} در هنگامه نبرد موسوم به لیلۃ الہریر (شب هریر = شب زوزه‌کشان)،^{۷۲} در کارزار،^{۷۳} در تشویق یاران برای مبارزه،^{۷۴} برای حفظ روحیه سپاهیان،^{۷۵} در تهییج فراریان از نبرد برای بازگشت به کارزار،^{۷۶} در تهییج مذحجیان که از قوم و قبیله او بودند^{۷۷} و در تحریض و تحریک نیروها برای پایداری و نبرد با دشمن^{۷۸} سخنان بلیغی در قالب خطابه و اشعار حماسی ایراد کرد که این مجال اندک اجازه نقل تفصیلی آن‌ها را نمی‌دهد. مالک با این خطابه‌ها، افراد را به پایداری فرامی‌خواند. سخنان او سبب تهییج سپاه می‌شد و توان ایشان را برای نبرد با شامیان دوچندان می‌کرد. اشعار وی نیز باعث تقویت روحیه سپاه و ایجاد روحیه مقاومت و حرکت در جهت پیروزی می‌شد و آنان را به صبر و پایداری فرامی‌خواند. از سوی دیگر، در این سخنان، بی‌پایه بودن بنیان‌های اعتقادی و نگرشی شامیان را آشکار می‌کرد و سبب تزلزل و تضعیف روحیه‌شان می‌شد. برای نمونه، در روز فرات که نیرویی عظیم از مردم عراق را در اختیار داشت، می‌گفت: «امروز روز پایداری در میان برگستوان‌ها و زره‌های خشن است؛ به نیزه، سینه‌ها را بشکافیم و پیکار کنیم».^{۷۹} و در تشویق یاران خود می‌گفت: «جانم به قربانتان، بکوشید چونان گرفتارمردی که به امید نجات می‌کوشد، اگر نیزه‌ها به شما رسید بدان‌ها درپیچید و

اگر شمشیرها پیکرتان را آزد، مرد باید دندان برهم فشارد و تحمل درد کند تا سرفرازی آرد، سپس به سر باختن بر آن قوم تازید.^{۸۰}

دیدگاه مالک در اشعار، رجزها و خطبه‌هایی که در مدت چندین ماهه جنگ صفین، بیان کرده، به خوبی آشکار است. در کلام او که رفتارش نیز گواه بر آن بود، پیکار صفین، رویارویی صف مؤمنان و گمراهان بود. او نبرد خویش را در راه خدا، فرمانده خود را بر مسیر حق و هدایت و معاویه و شامیان را در مسیر گمراهی می‌دانست. او این عقیده را با بینش کامل و بصیرتی قرآنی دریافته بود و تا سرحد جان در راه تحقق اهداف پیشوای حق شمشیر می‌زد. ذکر یکی از سخنان وی این ادعا را به خوبی می‌نماید؛ آن جا که در سخنی، بخشی از صفات علی علیه السلام را چنین برشمرد که: «شمشیری از شمشیرهای الهی است، با پیامبر خدا پیش از همه نماز کرده، از کودکی تا بزرگسالی هرگز لغزشی از او سر نزد. آگاه به دین خدا و دانا به حدود الهی، صاحب اندیشه‌ای بنیادی و صبری زیبا و پاکدامنی دیرینه است». مالک در ادامه همین سخن، یاران را به پروای الهی فراخواند و گفت: «بدانید که شما بر حقیق و آن گروه که همراه معاویه می‌جنگند بر باطلند. شما اینک با نزدیک به یکصد تن از بدریان همراهید و جز ایشان نیز دیگر کسانی از اصحاب محمد صلی الله علیه و آله هستند. بیشتر پرچم‌هایی که با شماست همان پرچم‌هایی است که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده است و پرچم‌هایی که با معاویه است همان‌هاست که در دست مشرکان و بر ضد پیامبر خدا بوده است. پس در پیکار با آن گروه، کسی جز مرده دل تردید نمی‌کند. همانا شما یکی از این دو بهره نیک را نصیب می‌برید: یا پیروزی و یا شهادت».^{۸۱} همچنین او در یکی از قصیده‌های خود، نگرش خویش را درباره این نبرد، شخص معاویه و سپاه شام به روشنی مطرح کرده است.^{۸۲}

د. غلبه بر سپاه شام

با طولانی شدن نبرد صفین که گاه شرایط هر دو سپاه شام و عراق را تحت تأثیر قرار می‌داد،^{۸۳} سرانجام موازنه قوا به سود سپاه عراق تغییر یافت. در پیکار سه‌مگین لیلۃ الهیر،

مالک که در جناح راست سپاه قرار داشت، نیروها را به پایداری در جنگ و ادامه نبرد تشویق می کرد. او سهم زیادی در پیشروی و غلبه سپاه عراق داشت. در شب هریر، مالک تا نزدیکی صبح همچنان با دلاوری و ایجاد روحیه حماسی در میدان نبرد، مردان سپاه را تشویق می کرد و آنان نیز هم پای او می رفتند و دوشادوشش می جنگیدند.^{۸۴} مالک، در فردای آن شب - که یوم الهمیر (روز هریر) نام گرفت - نیز با تشویق یاران به پایداری و جهاد، چنان حمله کرد که تا نزدیکی های معاویه پیش رفت. در اثر این یورش، شامیان در شگفت شده، دست و پایشان از کار سست شد و در آستانه شکست قرار گرفتند.^{۸۵} رشادت های مالک، سپاه را به پیروزی نزدیک ساخته بود و با همین محاسبه بود که حضرت علی علیه السلام در خطبه ای به نیروهای خود نوید داد که فردا کار شامیان را یکسره خواهد کرد.^{۸۶} از این رو، معاویه که در وضعیت بحرانی قرار گرفته بود و این سخن نیز به آگاهی وی رسید، با یادآوری حکومت مصر به عمرو بن عاص از او چاره جویی کرد. او نیز ترفند فراخواندن عراقیان به داوری کتاب خدا را به معاویه القا کرد و گفت این تنها راه رهایی او از این گردابی است که تباهی اش را در پی دارد و به کار بستن این ترفند نیز اختلاف را در میان سپاه علی علیه السلام دامن خواهد زد و معاویه به مراد خویش خواهد رسید. معاویه نیز همین ترفند را اجرا کرد.^{۸۷} با این نقشه، شامیان قرآن ها را بر سر نیزه کردند و نخستین قرآنی که برافراشتند قرآن بزرگ دمشق بود که آن را به پنج نیزه بلند کردند و پنج مرد آن را حمل می کردند. سپس تمام قرآن هایی را که همراهشان بود برافراشتند و در سپیده دم به سوی عراقی ها حرکت کردند.^{۸۸} این نیرنگ، از سویی سبب شکاف در سپاه متحد عراق شد که تا پیروزی فاصله اندکی داشت و پیروزی نزدیک آنان را به چانه زدن بر سر صلح و حکمیت تبدیل کرد و از سوی دیگر با بروز اختلاف در میان نیروهای عراقی، شامیان تدبیری اندیشیده، فرصتی برای تحکیم موقعیت اردوگاه و پایگاه خود به دست آوردند.^{۸۹}

۳. اشعث بن قیس

ابومحمد معدی کرب بن قیس بن معدی کرب بن معاویه بن جبلة بن عدی بن ربیعہ، ملقب به اشعث (ژولیده موی)، بزرگ قبیله کنده بود. وی در جوانی به قبیله مراد که پدرش را کشته بودند حمله کرد، اما اسیر شد و سه هزار شتر به عنوان فدیہ آزادی پرداخت.^{۹۰} او به سال ۱۰ ق. در وفد کنده به حضور رسول خدا ﷺ رسید و اسلام آورد و قرآن و فقه را فرا گرفت. سپس به یمن برگشت. او که از بزرگان کنده بود و مدت‌ها پدرانیش بر این قبیله حکومت داشتند، توقع داشت که ریاست آن ناحیه به وی واگذار شود که چنین نشد؛ از این رو پس از رحلت پیامبر، در جریان شورش اهل رده، مرتد، و مؤذن سجاح دختر حارث تمیمی، یکی از مدعیان پیامبری، شد. اشعث با زیاد بن لبید که از زمان پیامبر ﷺ و سپس در خلافت ابوبکر، بر یمن حاکم بود درگیر شد. او پس از این که نتوانست در برابر نیروهای اعزامی خلیفه مقاومت کند، در نجیر (قلعه‌ای در سرزمین کنده یمن) حصاری شد و سرانجام با فریب دادن قبیله‌اش و دریافت امان برای خود و نه تن از همراهانش، درهای قلعه را به روی سپاهیان خلیفه گشود. در این حمله، همه مردان جنگی نجیر کشته شدند. در اثر این خیانت، افزون بر مسلمانان که اشعث را لعنت می‌کردند، اسیران قومش نیز او را ملعون می‌شمردند و زنان قوم، وی را عرف النار می‌نامیدند که در زبان یمن به معنی خائن است. بدین ترتیب، سرانجام اشعث پس از یک دوره کشمکش، دست‌گیر شد و او را نزد ابوبکر آوردند. او توانست جان خود را از کشته شدن نجات دهد و حتی خواهر خلیفه را به زنی گرفت.^{۹۱}

اشعث همراه سعد بن ابی‌وقاص در جنگ قادسیه حاضر بود^{۹۲} و در جنگ، سپاهیان را نه در راه خدا، که برای سیادت عرب تحریض می‌کرد. او در جنگ نهماوند شرکت داشت^{۹۳} و در جنگ یرموک چشم او و هاشم بن عتبہ مرقال نابینا شد.^{۹۴} در خلافت عثمان، با حمایت وی، حکومت آذربایجان را داشت و توانست برای خود سرمایه‌ای اندوزد.

استان داری او از مسائلی بود که مردم عثمان را به خاطر آن سرزنش می کردند؛ زیرا عثمان پس از این که با او پیوند خویشاوندی سببی پیدا کرده و دختر اشعث را برای پسرش، عمرو، گرفته بود او را بر این کار گماشت. گفته اند اشعث کسی است که تمام سرزمین های آذربایجان را گشوده است و در آذربایجان آثاری پدید آورد و اقداماتی انجام داد.^{۹۵} به نقلی، عثمان هر ساله صد هزار درهم از خراج آذربایجان را به اشعث بن قیس می بخشید.^{۹۶} اشعث نخستین کسی بود که در حالی که سوار بود، مردان در خدمت او پیاده می رفتند.^{۹۷} حضرت علی علیه السلام در آغاز خلافت خود طی نامه ای اشعث را به دلیل حیف و میل اموال آذربایجان از حکومت آن ایالت عزل کرد و او را به سوی خود فراخواند. امام در این نامه به وی گوشزد کرد که امارت آذربایجان طعمه شخصی او نیست بلکه امانت است نزد کارگزاران و مالی که از آن ایالت حاصل می شود از آن بیت المال است و او خازن و حافظی بیش نیست. امام همچنین در این نامه به وی یادآوری کرد که صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله از وضع و شریف و خاص و عام با او بیعت کرده اند و توقع این بود اول کسی که بیعت می کند تو باشی اما به دلیل عملکردت، در اقدام به بیعت تأخیر کردی. اکنون چون قصد رفتن به شام داریم همراه با سواره و پیاده ای که در خدمت داری در آمدن نزد ما شتاب کن.^{۹۸} پسر عموی اشعث که در خدمت علی علیه السلام بود نیز نامه مشفقانه ای به اشعث نوشت و او را به بیعت با علی علیه السلام تشویق کرد.^{۹۹} اشعث ابتدا از ترس مؤاخذه حضرت درباره اموال آذربایجان، قصد داشت به معاویه پیوندد. در مسجد نیز خطبه ای ایراد کرد و به این نکته اشاره کرد که عثمان او را به ولایت آذربایجان گماشته است که به طور ضمنی حکایت داشت که تعهدی نسبت به خلیفه جدید ندارد؛ اما با ابراز حمایت مردم از خلیفه مسلمین در مسجد در حضور زیاد بن مَرَحَب، فرستاده علی علیه السلام و سرزنش اطرافیان که به وی گفتند مرگ برای تو از ترک سرزمین و خاندان و جیره خوار شام شدن بهتر باشد و نیز خطبه زیاد بن مَرَحَب درباره بیعت مردم با علی علیه السلام، ناگزیر به کوفه

آمد و با علی علیه السلام بیعت کرد.^{۱۰۰} سکونی شاعر در اشعاری پس از ستودن اشعث، وی را به بیعت با امام علی علیه السلام و بازگرداندن اموال تشویق کرد.^{۱۰۱} جریر بن عبدالله نیز وی را به پیوستن به امام علی علیه السلام ترغیب کرد.^{۱۰۲} این تشویق‌ها بی‌اثر نبود. البته متن نامه امام علی علیه السلام و توصیه‌های او به اشعث در تأمل و تصمیم وی که مردی موقعیت‌شناس و اهل سیاست بود یقیناً اثر داشته است. اشعث با حضور نزد علی علیه السلام و تحویل دادن اموال بیت المال، امیدوار به دریافت حکم ولایت آذربایجان بود که چنین نشد و به ماندن در کوفه ملزم شد. او تلاش کرد با ارسال هدایایی نظر حضرت را تغییر دهد که مفید واقع نشد.^{۱۰۳} به نقل بلاذری، اشعث از این عزل ناراحت شد و با معاویه نامه‌نگاری کرد. پیش از بیرون رفتنش از کوفه، حجر بن عدی کندی به او رسید و او را امر کرد که به همراه وی به صفین بیاید.^{۱۰۴} اشعث در نبرد صفین با پرچم‌کنده همراه علی علیه السلام حضور داشت زیرا به دلیل موقعیت قبایل و نبود سازمان سپاه منظم و رسمی، علی علیه السلام ناگزیر سپاه خود را با همان ترکیب قبایلی آراست و اشعث با داشتن نیروهای کنده، جایگاه فرماندهی یکی از جناح‌های لشکر را یافت.^{۱۰۵} وقتی اشعث یاران خود را به جنگ اهل شام دعوت کرد بیش از ده هزار (به روایتی دوازده هزار) مرد سواره و پیاده مسلح بر وی گِرد آمدند.^{۱۰۶} این موقعیت اشعث در میان قبیله‌کنده و حمایت افراد قبیله از او و توان بسیج یک بخش از لشکر عراق، امتیازاتی بود که موجب شد علی علیه السلام اشعث را در ترکیب فرماندهان خود قرار دهد. در یکی از رویارویی‌ها با سپاه شام، علی علیه السلام اشعث را همراه با مالک اشتر در قلب پیادگان سپاه خود قرار داد.^{۱۰۷} اشعث در جنگ نهروان نیز حضور داشت و وارد مداین شد. سپس به کوفه بازگشت و آن‌جا ماند تا سرانجام زمانی که معاویه با امام حسن علیه السلام صلح کرد، در ۶۳ سالگی از دنیا رفت. به نقلی دیگر پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، در سال ۴۰ق. به فاصله چند روز (چهار شب) مُرد و امام حسن بر او نماز خواند.^{۱۰۸}

مأموریت اشعث در توقف جنگ

سحرگاهان لیلة الهیر با این که عراقیان در آستانه پیروزی بودند، با حيله عمرو بن عاص، سپاه عراق برای ادامه پیکار دچار اختلاف شد. گروهی موافق و گروهی مخالف ادامه جنگ بودند.^{۱۰۹} در این میان اشعث بن قیس از بزرگان کنده که از سرداران سپاه عراق بود مأموریت نهایی خویش را آشکار کرد.

نگاه اشعث به سلطنت یمن پیش از مسلمان شدن، گرویدن به اسلام، ارتداد وی پس از درگذشت پیامبر، تقرب جویی به خلیفه اول، پیوند با عثمان و تصدی حکومت آذربایجان و برخی از اقدامات جنگی اش در صفین، همه نشان از آن داشت که اشعث در کار سامان دادن دنیای خویش است نه در اندیشه برپایی دین؛ چنان که علی علیه السلام در گفتاری، از همین منظر، اشعث را سرزنش کرده است.^{۱۱۰} شاید ابوبکر در آخر حیات خود بی‌راه نگفته باشد که کاش گردن اشعث را زده بودم زیرا او شری را نمی‌بیند جز این که آن را یاری کند.^{۱۱۱}

کسانی مانند اشعث، جریر بن عبدالله و دیگران که از رهبران اشرافی قبیله‌ای بودند، همان ترس‌هایی را داشتند که مکیان و امویان از سیاست اقتصادی و حکومتی و فکری امام علی علیه السلام احساس می‌کردند. علی علیه السلام برای استقرار قدرت خود در کوفه باید نظام سیاسی اجتماعی اسلامی خالص را برقرار می‌کرد. نخستین قدم، تغییرات گسترده‌ای بود که در ترکیب اشراف قبیله‌ای کوفه - که در زمان عثمان پدیدار شده بود - ایجاد کرد و رهبران پر سابقه در اسلام و خوشنام را به قدرت برگرداند. برای نمونه، حجر بن عدی جایگزین اشعث بن قیس شد. رهبرانی چون مالک و حجر با پیروانشان ستون فقرات حامیان علی علیه السلام و هسته اصلی شیعیان کوفه بودند. این گروه با استواری، خواهان این بودند که علی علیه السلام بدون تردید و تأمل به معاویه حمله کند. اما بیشتر رهبران قبیله‌ای امام را نصیحت می‌کردند که هیچ‌گونه اقدامی انجام ندهد. بین این دو گروه در این باره تنش

شدیدی وجود داشت. این رهبران قبیله‌ای که به ناچار و برای دفاع از عراق در برابر شام و در رقابتی بر سر برتری عراق، نه برای آمال و مذهب علی علیه السلام، به کارزار پای نهادند، غلبه علی علیه السلام را در جنگ به معنی از دست دادن نیروی قبیله‌ای و موقعیت خویش می‌دیدند و پیشی گرفتن رهبران نزدیک به علی علیه السلام را که با بینش یاری حق و دفع باطل به میدان آمده بودند، بر نمی‌تاییدند. از این رو بلا تکلیفی و بی‌فرجام ماندن نزاع بین علی علیه السلام و معاویه، منافع آنان را به بهترین وجه تأمین می‌کرد.^{۱۱۲}

در کارزار صفین نیز اشعث که با مالک رقابت داشت و به موقعیت و پیشروی‌های نظامی وی حسد می‌ورزید و دلش نیز با علی علیه السلام صاف نبود و کینه او را داشت، نه تنها راضی به سکوت نبود، بلکه بیش از همه، از لزوم توقف جنگ و پذیرش صلح سخن می‌گفت.^{۱۱۳}

علی علیه السلام به جز این که اشعث را از حکومت آذربایجان عزل کرده و درباره دخالت در اموال آن جا از وی پرسیده بود،^{۱۱۴} در همان آغاز آماده کردن نیروها برای گسیل به صفین، به دلیل گزارشی که درباره رفتار اشعث به او رسید رنجیده خاطر شد، پرچم و ریاست کل کنده و ربیع را از او گرفت و به حسان بن مخدوم داد. عزل اشعث موجب ناخرسندی او و افراد قبیله‌اش شد و یمنی‌های هواخواه اشعث، قصد اعتراض و نافرمانی داشتند. نجاشی شاعر در این باره شعری سرود و فضل اشعث و شایستگی بیشتر او را برای فرماندهی بیان کرد. کسانی از بزرگان یمنی از جمله مالک اشتر، عدی طائی، زحر بن قیس و هانی بن عروه نزد حضرت علی علیه السلام رفتند و گفتند حسان همتای اشعث نیست. معاویه هم تلاش کرد از طریق مالک بن هبیره، اشعث را بر ضد آن حضرت برانگیزد. مالک بن هبیره برای این کار شاعری از خویشان خود را خواست تا شعری در برتری اشعث بر حسان بسراید. سپس این شعر اختلاف‌انگیز را که ستیزه بین کنده و ربیع را دامن می‌زد برای اشعث فرستاد. اما حسان برای جلوگیری از نقشه معاویه، با پرچم خود

نزد اشعث بن قیس رفت تا آن را در قرارگاه او نصب و فرماندهی را به وی تفویض کند. پس علی علیه السلام بار دیگر فرماندهی هر دو قبیله را به اشعث داد، هرچند وی ابتدا از پذیرفتن آن خودداری کرد، اما حضرت این مأموریت را به او واگذار کرد و اشعث را به سرداری جناح راست (میمنه) لشکر گماشت.^{۱۱۵}

در این ایام، اشعث با تعصب قبیله‌ای و عراقی و یمانی، به حمایت از علی علیه السلام و در برابر معاویه جنگید و در این زمینه با مالک رقابت داشت.^{۱۱۶} او در چندین موضع در طی جنگ صفین، نیات درونی خود را نسبت به مالک آشکار کرد و با وی به مخالفت پرداخت و سعی می‌کرد که موقعیت و محبوبیت مالک را نزد سپاهیان بکاهد. در آوردگاه فرات که مالک برای تصرف آب با شامیان نبرد می‌کرد و آنان را واداشت که دست از آب بردارند و رجزی حماسی می‌خواند، اشعث نیز «به علت رقابت و حسادت و دشمنی با مالک»^{۱۱۷} سعی کرد با نیروهای زیر دست خویش، با تفاخرات قبیله‌ای و انگیزه حمیت^{۱۱۸} از او پیشی گیرد. وی به پرچمدار خود گفت «بشتاب که نخعیان بهتر از کندیان نباشند». او که «خوش نداشت مالک در گشودن آب با او مشارکت داشته باشد، ندا در داد: ای مردم، افتخار فتح نصیب آن کسی است که پیشی گیرد».^{۱۱۹} وی در نوبتی دیگر در رقابت با مالک نزد حضرت علی علیه السلام آمد و گفت من به تنهایی تو را بس باشم که خاطرت را از جنگ آسوده کنم. سپس کندیان را گرد آورد و حمله‌ای را به سوی معاویه آغاز کرد،^{۱۲۰} در حالی که غلبه‌ای که رخ داد مرهون تلاش مالک بود.

با این وصف، اشعث در بزنگاه حساس، کینه خود را آشکار کرد و در تبانی با معاویه و شامیان با استفاده از پشتوانه قبیله‌ای خود، در تضعیف موقعیت علی علیه السلام و مالک کوشید. او می‌دانست اگر صفین به پیروزی علی علیه السلام پایان یابد، مالک موقعیت برجسته‌ای خواهد یافت و «در رأس نیرومندترین قبایل یمنی که قبیله همدان و مذحج باشند، قرار

می‌گیرد»^{۱۲۱} و در نتیجه موقعیت اشعث که خود را از دوده پادشاهان یمن می‌دانست و فردی قدرت‌طلب و دنیاگرا بود به حاشیه می‌رفت. از این روی برای جلوگیری از چنین روندی به تکاپو افتاد.

به تعبیر یعقوبی، اشعث که معاویه از او دلجویی کرده و به وی نامه نوشته و او را به سوی خویش خوانده بود، زبان به اعتراض گشود و می‌گفت شامیان مردم را به راه حق دعوت کرده‌اند. با این که علی علیه السلام هشدار داد که اینان فریب‌کاری کرده و خواسته‌اند شما را از خود بازدارند، اشعث سوگند خورد که باید پیشنهاد ایشان را بپذیرد یا آن حضرت را به آنان تسلیم می‌کنند.^{۱۲۲} او به علی علیه السلام می‌گفت: «ندانیم فردا چه خواهد بود، اکنون آهن کند شده و بصیرت‌ها تیره شده است»،^{۱۲۳} «رای درست این است که دعوت آنان را برای این که کتاب خدا حکم باشد بپذیریم». ^{۱۲۴} با کارشکنی اشعث و حامیان او، کار بدان جا کشید که بیشتر سپاه، شعار توقف جنگ و پذیرش صلح را سر دادند. سران قبایل نیز هر یک نظر خویش را درباره متارکه نبرد در جمع نیروها و خطاب به حضرت علی علیه السلام بیان کردند. برخی از آنان می‌گفتند «ما شامیان را به حکم قرآن خواندیم و آنان نپذیرفتند و ما بدین سبب با ایشان جنگیدیم، اینک آنان ما را به داوری قرآن می‌خوانند و اگر ما آن را نپذیریم برای آنان همان رواست که برای ما روا بود با ایشان کنیم. اینک این جنگ ما را به کام کشیده، و ما زندگی را جز در پناه صلح نمی‌بینیم». ^{۱۲۵} اشعث خطاب به علی علیه السلام می‌گفت این قدر در خون‌ریزی و مردم‌کشی مکوش؛ حتی تهدید کرد که اگر سخن او را در توقف جنگ نشنود، هیچ کمان‌داری بی‌اجازه وی یک تیر به سوی شامیان نیندازد و هیچ مبارزی شمشیری از نیام بیرون نیاورد.^{۱۲۶} شهادت یارانی چون عمار یاسر، میدان را برای افرادی چون اشعث فراخ‌تر کرد. اشعث و طرف‌دارانش که اینک اکثریت را به دست آورده بودند در پذیرش حکمیت سرسختی نشان دادند. وی که تنها بازمانده عصر عثمان

عراق بود و منافعش با احیای سنت عثمان ارتباط داشت، لازم دید که علی علیه السلام در صفین شکست بخورد تا پیروزی عراق او را از صحنه خارج نکند.^{۱۲۷}

حضرت علی علیه السلام که دید حربه شامیان، بسیاری را فریب داده و کار جنگ به سستی و اختلاف کشیده شده، در خطبه‌ای به روشنگری پرداخت و نقشه دشمن را برای نیروهایش شرح داد. او از شناخت دیرینه‌اش از معاویه و یاران وی، که نه اهل دینند و نه مرد قرآن، سخن گفت و درخواست کرد که اندکی صبر کنند تا دشمن درهم شکسته شود.^{۱۲۸} اما حدود بیست هزار تن مسلح زره پوشیده که شمشیرهایشان را بر شانه افکنده بودند و پیشانی‌هایشان از اثر سجده پینه بسته بود - و در پیشاپیش آنان، مسعر بن فدکی و زید بن حصین و گروهی از قاریان که از آن پس خوارج نامیده شدند - پیش آمدند و علی علیه السلام را احاطه کردند. این جماعت، بر علی علیه السلام فشار آوردند که به درخواست شامیان پاسخ مثبت دهد وگرنه همان گونه که عثمان را کشتند او را نیز خواهند کشت. سپس بر این گفته سوگند یاد کردند و بر رأی خویش پای فشردند. آنان از علی علیه السلام خواستند که کسی را به دنبال مالک بفرستد تا به نزد او بازآید. روشنگری و سخنان امام علی علیه السلام^{۱۲۹} نیز در آن جماعت اثر نکرد. این در حالی بود که مالک بامداد شب هریر، تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود. او با سپاهش در حال جنگ بود و مخالفان خواهان بازگشت وی بودند. بدین روی، امام علی علیه السلام یزید بن هانی را در پی مالک فرستاد که برگردد. اما با خروش بیشتر مالک، مخالفان، امام را شدیدتر تهدید کردند و سرانجام مالک به سوی سپاه برگشت. او هرگز تصور نمی‌کرد که عراقیان با دیدن قرآن‌ها دچار اختلاف نظر و پراکندگی شوند. وی این وضعیت را نتیجه رایزنی پسر نابغه، عمرو عاص، می‌دانست.^{۱۳۰}

مقایسه مواضع مالک و اشعث

۱. مالک و اشعث از نظر مبانی نظری و بینشی درباره علی علیه السلام، معاویه و اصل پیکار صفین با یک‌دیگر تفاوت دیدگاه داشتند اما بنا به ضرورت - که پیشتر از آن یاد شد - در

یک سپاه در برابر شامیان قرار گرفتند. اشعث پیش از این، جزء اصحاب علی علیه السلام نبود و نه تنها درباره علی علیه السلام بینشی چون مالک نداشت که در اسلام خود نیز سابقه تذبذب و تردید داشت. به تعبیر امام علی علیه السلام، او یک بار در دوران کفر و یک بار در اسلام اسیر شد.^{۱۳۱} اشعث از نظر ویژگی‌های روان‌شناختی فردی، در تاریخ اسلام چهره‌ای مرموز، متلون، تاریک‌نهاد و زشت‌کردار بود. در پرونده سیاسی او خیانت در بیت المال، نافرمانی از دستورهای امام علی علیه السلام، کم‌توجهی به مسؤولیت و استبداد در رأی و تحمیل آن بر مردم مشاهده می‌شود.

از این رو، معاویه با شناختی که از شخصیت اشعث و پیوند او با عثمان داشت، پس از این که کار جنگ به درازا کشید، معاویه بن حُدیج کندی، از سرداران خود را که با اشعث خویشی داشت وادار کرد که نامه‌ای به اشعث بنویسد و او را ترغیب کند که با تحویل دادن قاتلان عثمان، کار جنگ را به پایان رساند. معاویه بن حُدیج چنان در این نامه اشعث را بزرگ وصف کرده، که پایان جنگ را به تدابیر او می‌داند و گوشزد می‌کند که تو هرگز از عثمان نرنجیده‌ای و در حق تو کاری نکرده که آزرده‌خاطر باشی اما از علی علیه السلام آن چنان راضی نیستی که نتوانی او را ملزم به فرستادن قاتلان عثمان کنی.^{۱۳۲} معاویه به ارسال این نامه بسنده نکرد بلکه برادر خود، عتبه بن ابی‌سفیان را فرستاد تا رودررو با اشعث سخن بگوید و با چرب‌زبانی و تملق‌گویی او را به پایان دادن جنگ به دلخواه معاویه ترغیب کند. وقتی عتبه جواب اشعث را به معاویه رساند وی دریافت که اشعث به صلح گرایش نشان داده اما همچنان علی علیه السلام در نظر او گرانبگر است. از این رو معاویه از عتبه خواست که دیگر با او دیدار نکند.^{۱۳۳} وقتی ذوالکلاع حمیری از سرداران معاویه کشته شد، پسرش فرستاده‌ای نزد اشعث روانه کرد و با یادآوری نسبت عموزادگی، از وی خواست اجازه دهد پیکرش را از کارزار ببرند.^{۱۳۴} معاویه به خوبی می‌دانست که اشعث مورد

حمایت مردم شهر و دیار خویش است و این نکته را به یارانش گوشزد می‌کرد؛^{۱۳۵} حمایت یمنی‌ها از اشعث در درگیری وی با عروۀ بن اُدیة حنظلی، از قبیله بنی‌تمیم که به حکمیت معترض بود،^{۱۳۶} گواه این سخن است. بنابراین تلاش برای جدا کردن او از صف علی علیه السلام در دستور کار معاویه و مشاورانش قرار داشت و سرانجام نتیجه داد. بی‌سبب نبود که عمرو عاص هنگام طرح نقشه‌اش، به معاویه خبر داد که اشعث بن قیس و برخی دیگر از بزرگان لشکر علی علیه السلام را با خود همراه کرده است و آنان منتظر این حيله‌اند و چون قرآن‌ها بر سر نیزه رود، دیگر کسی از لشکر علی علیه السلام پای به میدان نهد و به جنگ نپردازد.^{۱۳۷}

۲. پس از درخواست شامیان برای حکمیت قرآن، مالک خواهان ادامه جنگ بود و حتی زمانی که به امر امام برگشت باز به ترغیب مردم برای ادامه جنگ پرداخت، چنان که بر سر سپاه بانگ برآورد و با سخنانی از آنان خواست که به او مهلت دهند تا کار دشمن را یکسره کند. اما اشعث و یاران او با ادامه جنگ مخالف بودند و به مالک گفتند ما از تو فرمان نمی‌بریم و خواهان ترک جنگیم. مالک نیز با سخنان تندی آنان را سرزنش کرد و دنیادوست خواند و گفت که بازیچه دشمن قرار گرفته‌اند و دیگر هرگز روی عزت نمی‌بینند.^{۱۳۸} سپاهیان که فریفته قرآن‌ها (نیرنگ عمرو بن عاص) شده بودند حرف‌های مالک را نمی‌پذیرفتند. مالک با کناره‌گیران از جنگ درگیر شد و آنان را سرزنش کرد. در نتیجه بین سپاه و فرماندهان اختلاف افتاد. در این بحبویه مالک از حضرت علی علیه السلام درخواست کرد که نبرد با دشمن را ادامه دهد. اما مخالفان خروشیدند که علی علیه السلام داوری را پذیرفته و به حکم قرآن خرسند شده است و جز این چاره‌ای ندارد. مالک نیز گفت اگر امیر مؤمنان پذیرفته و به داوری قرآن راضی شده است، من نیز به رضای امیر مؤمنان راضی‌ام.^{۱۳۹}

اشعث که بیش از همه از توقف جنگ سخن می‌گفت، حتی شخصاً نزد معاویه رفت و

از او پرسید که از قرآن بر نیزه کردن چه هدفی دارد. معاویه به او گفت که هدف این است که ما و شما بر آن توافق کنیم. اشعث نزد علی علیه السلام برگشت و این قضیه را به او خبر داد.^{۱۴۰} لجاجت و ایستادگی گستاخانه او در برابر علی علیه السلام چنان بود که نجاشی شاعر، در سروده‌ای آن را چنین بازتاب داده است: «ابتدا مکارانه دم از دوستی علی علیه السلام می‌زد و چون مکرش فاش شد به لجاجت درایستاد».^{۱۴۱}

به نظر می‌رسد که اشعث دو نوبت با معاویه دیدار داشته است. یک بار درباره توقف جنگ و بار دیگر درباره تعیین حکم؛ زیرا در گزارشی آمده وقتی اشعث بار دیگر با معاویه گفتگو کرد به وی گفت که حاجت او را در باب توقف جنگ عملی کرده است، اکنون چه خواسته‌ای دارد؟ معاویه موضوع تعیین حکم را مطرح کرد و مأموریت تازه اشعث آغاز شد، یعنی فشار بر علی علیه السلام برای پذیرش حکمیت.^{۱۴۲} البته اشعث یک بار نیز در آغاز نبرد صفین از سوی علی علیه السلام نزد معاویه رفت تا با وی درباره کنار رفتن شامیان از سر آب یا جنگ برای تصرف آب گفتگو کند.^{۱۴۳}

۳. چون دو طرف، یکی به اختیار و دیگری به اجبار به داوری تن سپردند، امام علی علیه السلام به عنوان فرمانده سپاه عراق، عبدالله بن عباس و سپس مالک را به عنوان داور عراق پیشنهاد کرد؛ اما اشعث که سرکردگی و سخن‌گویی مخالفان را داشت هر یک را به دلایلی رد کرد.

استدلال او در نپذیرفتن ابن عباس مبتنی بر تفاخرات قبیله‌ای بود. او با طرح این سخن که نباید در میانه ما، دو تن از قبیله مَضَر داوری کنند (عمرو عاص از جانب شامیان و ابن عباس از جانب عراقیان)، مردی از یمانان (ابوموسی) را قرار داد.^{۱۴۴} برخی گفتند: ابن عباس و علی علیه السلام به منزله یک‌دیگرند^{۱۴۵} و به این بهانه با داوری ابن عباس مخالفت کردند؛ زیرا شایستگی ابن عباس می‌توانست موقعیت علی علیه السلام را تثبیت کند و این با هدف اشعث که در صدد تضعیف آن حضرت و تثبیت نفوذ و اقتدار خود بود، ناسازگار بود.

علی علیه السلام با داوری ابوموسی^{۱۴۶} که اشعث پیشنهاد داده بود، مخالفت کرد و او را به سبب موضع گیری های قبلی اش نسبت به خود، شایسته این وظیفه ندانست. امام علی علیه السلام با اشاره به سابقه ابوموسی، گفت «او با من صادق نیست و به سود ما گام بر نمی دارد. وی مرا دشمن می داند و در این مدت هر چه توانسته بر ضد من به کار بسته، مردم را از پیروی من بازداشته و آنان را به دشمنی با من تحریک کرده است». از سوی هشدار داد که ابوموسی از عمرو فریب می خورد، زیرا عمرو چون امری را به سود خود ببیند، به هیچ رو خدا را در نظر نمی گیرد. اما اشعث با تأکید بر این که داور حتماً باید یمانی باشد حتی اگر به سود ما داوری نکند، بر انتخاب ابوموسی پافشاری کرد. گروهی از قاریان نیز گفتند ما جز به ابوموسی رضایت ندهیم زیرا او در جنگ شرکت نداشته، بیشتر ما را از این واقعه که بر سرمان آمد بر حذر داشته بود. علی علیه السلام نیز که پافشاری آنان را دید، از تصمیم خود دست کشید.^{۱۴۷} در واقع تعصبات قبیله ای در این انتخاب بی اثر نبود. ابوموسی و اشعث هر دو اهل یمن بودند. مخالفان، عبدالله بن عباس را از آن رو نپذیرفتند که او از قبیله مضر و عرب شمالی بود.

اشعث با مالک نیز که هم قبیله ای او بود، به خاطر اختلافات و رقابت طایفه ای و ضربه زدن به موقعیت و نفوذ مالک، مخالفت کرد. دشمنی اشعث با مالک و قبیله مذحج - با این که هر دو یمنی بودند - ریشه ای دیرینه داشت. اشعث و پدرش یک بار از مذحج شکست خورده بودند و هنوز اشعث طعم تلخ آن را از یاد نبرده بود. وفاداری، استقامت، تصمیم گیری قاطع، شجاعت و زبان بُرنده مالک و حمایت های بی دریغ از علی علیه السلام، ویژگی هایی را برای او فراهم آورد که دیگران از آن بی بهره بودند. این امتیازات و توجه خاص علی علیه السلام به مالک (در مأموریت ها، فرماندهی سپاه، هموردی ها و ...) سبب حسادت اشعث به مالک و مانع پذیرش داوری وی در صفین شد. او نمی خواست پیروزی جبهه عراق به نام مالک ثبت شود، زیرا می دانست که «مالک در صورت داوری، که از هوشیاری

و خردمندی کافی برای دشمن‌شناسی برخوردار است، حالت عدم پیروزی عراق و شام را که مورد نظر اشعث بود، از بین خواهد برد.^{۱۴۸} اشعث در برابر حضرت علی علیه السلام که مالک را پیشنهاد کرد، مالک را به جنگ افروزی متهم ساخت؛ او که از صلح دم می‌زد اصرار داشت که شایسته نیست مالک به عنوان داور انتخاب شود. مالک بر سخن اشعث خرده گرفت که دلیل مخالفتش آن است که امیرالمؤمنین او را از ریاست عزل کرده و وی را شایسته این کار ندانسته است. اما اشعث وانمود کرد که از دادن آن ریاست خوشدل نشده و از گرفتنش نیز اندوهگین نشده است. مخالفان حتی با داوری احنف بن قیس نیز که خود داوطلب شده و اعلام کرده بود که قادر است خدعه‌های عمرو بن عاص را خنثی کند، مخالفت کردند و تنها بر داوری ابوموسی اشعری تأکید کردند و گفتند جز ابوموسی نمی‌خواهیم.^{۱۴۹} چون ابوموسی را به آوردگاه آوردند، مالک که می‌دانست وی حریف عمرو عاص نیست، نزد علی علیه السلام آمد و سوگند یاد کرد که اگر چشمش به عمرو عاص بیفتد او را خواهد کشت.^{۱۵۰}

انتخاب ابوموسی از حزب قاعدین (گروه کنارکشیدگان از همراهی علی علیه السلام)، به عنوان نماینده پیشنهادی مشترک اشعث (نماینده اشراف کوفه) و قاریان (خوارج بعدی)، یکی دیگر از توطئه‌های اشعث است که در این هنگام با دشوار شدن اوضاع امام علی علیه السلام، به عنوان شخصیت قدرتمند قبیله‌ای در صحنه ظاهر شده بود و کسی جرأت مخالفت و معارضا با او را نداشت. وی به عنوان یک بازیگر اجتماعی و تنها مرجع تصمیم‌گیری کوفیان توانست بر حرکت و هدف عراقی‌ها اثر بگذارد به گونه‌ای که اقتدار او قدرت تصمیم‌گیری را از یاوران راستین علی علیه السلام نیز گرفته و حمایت آنان از امام را بی‌اثر کرده بود. شیوه برخورد اشعث در شرایط متفاوت نشان می‌دهد که وی خواهان ریاست بر عراق بود و در صدد بود کوفیان را به دور خود گرد آورد تا بر نفوذ خویش بیفزاید.^{۱۵۱} به نظر می‌رسد که سازشی پنهانی بین اشعث و عمرو عاص بر سر تعیین حکمین وجود داشته

است. از همین رو اشعث و یاران او به‌رغم آگاهی از موضع امام علی علیه السلام نسبت به ابوموسی، با اصرار او را به عنوان حکم تحمیل کردند و مانع از انتخاب شایسته آن حضرت شدند. ابوموسی نیز با این که در نقطه‌ای از شام عزلت گرفته بود، بی‌درنگ دعوت را پذیرفت. بنابراین، انتخاب حکمین نتیجه سازشی بود که پیش از آن، میان گروهی از یاران دنیاطلب علی علیه السلام با یاران معاویه صورت گرفته بود. حتی بعید نیست که اشعث و عمرو عاص «در طراحی جنگ با هم تبانی داشته که اگر پیروزی با مردم شام بود که هیچ، اما اگر بیم شکست بود قرآن‌ها را بر نیزه کنند و با این حيله میان یاران علی علیه السلام پراکندگی بیفکنند».^{۱۵۲} حضور اشعث نزد معاویه و گفتگو با وی^{۱۵۳} این توافق را تقویت می‌کند. پس از این دیدار است که اشعث به طور جدی مأموریت تحمیل صلح بر علی علیه السلام و انتخاب حکم و نجات معاویه از بن‌بست را بر عهده گرفت. به تعبیر ابن ابی‌الحدید «هر فساد و نابسامانی که در خلافت علی علیه السلام اتفاق افتاد و هر پریشانی که صورت گرفت، ریشه آن اشعث بن قیس بود».^{۱۵۴}

۴. اشعث در شب هریر میان یاران کندی خود خطبه‌ای خواند و آنان را به دست کشیدن از جنگ با شامیان فراخواند. استدلال وی آن بود که با ادامه جنگ، نسل عرب یکسره نابود می‌شود و زنان و فرزندانشان آواره و بی‌پناه خواهند شد. این در برابر موضع مالک بود که نیروها را به نبرد تا رسیدن به پیروزی بسیج می‌کرد.^{۱۵۵} معاویه از سخنان اشعث خشنود شد و شامیان فرداروز قرآن‌ها را بر نیزه کردند و همان سخن اشعث را بر زبان آوردند که «فرزندان ما را چه کسی سرپرستی خواهد کرد اگر ما یک‌دیگر را بکشیم؟ بعد از اهل شام که دربنده‌های شام را حفظ خواهد کرد و که به جهاد روم و ترک و کفار خواهد رفت؟ پس این باقی‌مانده مردان را نگه داریم».^{۱۵۶} سخنان اشعث در بهترین زمان ممکن، هنگامی که عراقی‌ها کشته‌های بسیار داده بودند اثر خود را گذاشت و کسی که نماد اشرافیت قبیله‌ای بود و هوای ریاست، همچون گذشته تاریخی دودمانش، در وی بیدار

شده بود، عراقی‌ها را به راحت‌طلبی و آسایش در کنار خانواده خود دعوت کرد تا فکر ادامه جنگ و ایستادگی را از ضمیر آنان خارج سازد.^{۱۵۷}

۵. اصولاً نگاه اشعث به جنگ با نگاه مالک تفاوت داشت. اشعث در نبرد بر سر آب (روز فرات)، خطاب به عمرو عاص گفت: «جنگ ما امروز جز از سر غیرتمندی و حمیت نیست»^{۱۵۸} زیرا کار شامیان در بستن آب را توهینی تلقی می‌کرد که به هر بهایی باید برای رفع آن اقدام کرد، و این با آن بینش دینی که این نبرد را بین دو صف حق و باطل می‌دانست، متفاوت بود. اشعث در همین روز فرات پس از کشتن چند تن از شامیان، اندوهگین بود و می‌گفت که از کشتن نمازگزاران سخت اکراه داشته است.^{۱۵۹} این سخن، از تزلزل ایمان به حق و عدم بصیرت در شناخت حق و باطل نشان دارد.

اشعث حتی در برابر سخنان کسانی چون عدی بن حاتم، قیس بن سعد، احنف بن قیس، حارثة بن قدامه، عبدالله بن خباب، صعصعة بن صوحان، عمرو بن حمق و مالک اشتر که از علی علیه السلام می‌خواستند پیکار با شامیان را ادامه دهد،^{۱۶۰} خشمگین نزد علی علیه السلام رفت و گفت داوری کتاب خدا را بپذیر، زیرا مردم زندگی را دوست دارند و از جنگ بیزارند. در حالی که سخن مالک به آن حضرت ادامه جنگ تا نابودی دشمن بود.^{۱۶۱} مالک این سخنان را در میان جماعت می‌گفت و جمعی از خویشان او و طرفداران اهل بیت در حالی که مسلح ایستاده بودند در موافقت با وی اعلام آمادگی می‌کردند. معاویه و عمرو عاص و بزرگان شام که در آن جمع حاضر بودند، این سخنان را می‌شنیدند و خاموش بودند. حضرت علی علیه السلام از او خواست که بنشیند و بدو گفت: آن چه بر تو بود بکردی و بگفتی، جزاک الله خیراً. مالک حتی در برابر سخنان عبدالله بن سوار از یاران علی علیه السلام که در توجیه پذیرش حکمیت، سخنان یأس‌آوری خطاب به حضرت گفت، در خشم شد و او را به شدت سرزنش کرد.^{۱۶۲}

۶. موضع مالک و اشعث در برابر پیمان نامه داوری بین دو سپاه نیز متفاوت بود. اشعث که خواهان متارکه بود بر مالک فشار می آورد که آن را بپذیرد. اما مالک او را به سبب دنیاگرایی و آخرت گریزی سرزنش می کرد و اشعث را به دلیل خیانت در راه پیروزی حق بر باطل و هم نوایی با جبهه شامیان سزاوار کشتن می دانست. مالک در اجتماع کناره گیران از ادامه جنگ که خواهان متارکه و حکمیت بودند، در مخالفت با آنان و پیمان نامه شان زبان به سخن گشود در حالی که اشعث و حامیان او که پیمان نامه حکمیت با فشار آنان نوشته شد از مالک نیز خواستند که با پیمان نامه موافقت کند و بر آن گواهی دهد. چون اشعث به مالک گفت که «رمیدنت نتیجه ای در بر نداشت، بیا گواهی ده و بدانچه در این پیمان نامه نگاشته شده، اقرار کن که تنها بدین وسیله از دیگر مردم روی نمی گردانی؛ او در پاسخ گفت: برعکس، من در امور دنیا به انگیزه دنیا طلبی تو و در امور آخرت به خاطر گریز تو از آخرت از تو روی گردانم. خداوند بدین شمشیر من خون های مردانی را ریخته است که تو در نظر من از هیچ یک از آنان بهتر نیستی و ریختن خونت حرام تر از ریختن خون هیچ یک از آنان نیست».^{۱۶۳} در اثر این سخنان، بین آن دو نزاع در گرفت و نزدیک بود کار به جنگ بکشد. از این روی، علی علیه السلام نگران از پراکنده شدن یارانش، ناگزیر پیشنهاد تعیین حکمیت را از مخالفان پذیرفت.^{۱۶۴} وقتی مخالفان از نارضایتی مالک از پیمان نامه و اندیشه او درباره ادامه جنگ سخن به میان آوردند، علی علیه السلام به ایشان پاسخ داد که مالک اگر ببیند من راضی ام، راضی شود. بر خلاف نظر شما، او از فرمان من سر باز نمی زند. من در این باب از او نگران نیستم. سپس در ستایش مالک فرمود: ای کاش در میان شما، دو تن چون او می بودند، بلکه کاش در میان شما، یک تن می بود که نظرش به دشمن چون نظر او می بود، در آن صورت بارِ گران (فرماندهی) شما بر من سبک می شد و به اصلاح پاره ای کز رفتاری های شما امیدوار می شدم.^{۱۶۵} مالک نیز با همه مخالفتی که ابتدا با پیمان نامه داشت، سرانجام چون امیر مؤمنان آن را پذیرفت، وی نیز با ایراد سخنی

درباره تبعیت خود از علی علیه السلام، تمکین کرد.^{۱۶۶} سخنی که مالک بر زبان آورد حکایت از ولایت‌پذیری و معرفت او به مقام علی علیه السلام دارد.

۷. هنگام نگارش پیمان‌نامه، به رغم نظر ابوالاعور سلمی بر نوشتن نام معاویه در ابتدا، مالک اصرار داشت که اول باید نام علی علیه السلام نوشته شود که بر معاویه و غیر او مقدم است. معاویه که بی‌صبرانه خلاص شدن از جنگ را انتظار می‌کشید با نظر مالک موافقت کرد.^{۱۶۷} اما اشعث اصرار داشت که عنوان امیرالمؤمنین از متن زدوده شود.^{۱۶۸} اعتماد علی علیه السلام به مالک در حدی بود که هنگام نوشتن پیمان‌نامه، مالک را برای نگارش دعوت کرد^{۱۶۹} و تعدادی از یاران امام بر متن صلح‌نامه شهادت دادند^{۱۷۰} که نام مالک بن حارث اشتر در میان آنان برجسته است.^{۱۷۱}

۸. چون پیمان‌نامه نوشته شد، این اشعث بود که متن آن را در میان هر دسته از سپاهیان با صدای بلند می‌خواند و آنان را از متارکه جنگ آگاه می‌کرد؛^{۱۷۲} اما مالک و تعدادی از یاران برجسته علی علیه السلام نزد معاویه رفتند و به وی هشدار دادند که اگر داوران حکمی ناروا کنند، آنان تا رقم خوردن سرنوشت نهایی با شامیان خواهند جنگید.^{۱۷۳}

۹. پس از اعلام نتیجه حکمیت و آشکار شدن فریب عمرو عاص، هر کس در آن مجلس سخنی گفت جز اشعث بن قیس که ساکت بود و حرفی نمی‌زد، گویا از عزل علی علیه السلام راضی بود و به هدف خویش در ناکام گذاشتن علی علیه السلام و مالک دست یافته بود. کسانی همان جا او را سرزنش کردند؛ از جمله مالک که او را درباره متارکه جنگ، پذیرش حکمیت و انتخاب ابوموسی و نتیجه‌ای که به بار آمد مقصر دانست. همچنین کُردوس بن هانی با خشم به اشعث گفت که او اول کسی است که در سنت و شریعت پیامبر خلل ایجاد و بر اُمت وی جفا کرده است.^{۱۷۴}

مواضع اشعث در صفین موجب شده که برخی از پژوهشگران غربی اتهام خیانت را متوجه او کنند.^{۱۷۵} اینان بر اساس روایتی نقل می‌کنند که شامیان به اشعث گفته بودند

هنگام بن بست در جنگ که ما قرآن‌ها را بر نیزه کردیم، تو باید علامت دهی که عراقیان از جنگ دست بکشند.^{۱۷۶} شور و شغف اشعث در جریان صلح، میانجی‌گری بین دو طرف پس از آتش‌بس، دیدار با معاویه و پذیرفتن طرح وی درباره تحکیم، به کار بستن همه توان خود برای انعقاد صلح بین طرفین بر اساس طرح معاویه و اعلام مضمون قرارداد صلح در اردوگاه عراقی‌ها، همه نشان از تبانی اشعث با شامیان دانسته شده است.^{۱۷۷} دوزی (۱۸۲۰-۱۸۸۳م) انگیزه خیانت اشعث را چنین می‌داند که وی از همان اوایل قلباً مشرک بود و به خاطر حوادثی (در قبیله نجیر) که در رابطه با قبول اسلام برایش رخ داده بود، خواست که از اسلام انتقام بگیرد.^{۱۷۸} اما ولهوزن (۱۸۴۲-۱۹۱۸م) این نظر را رد کرده و سعی داشته اتهام خیانت را از اشعث رفع کند، چنان که ابوموسی اشعری را نیز از این اتهام مبرا می‌داند. از نظر وی بر اساس روایت ابومخنف، اشعث تنها در صفین مرتکب خلاف شده است. وی تمام تلاشش را به کار برد تا رهبری و سیادت قبیله‌ای خود را حفظ کند. او پس از صفین در کوفه ماند و به معاویه نپیوست. حتی حوادثی که برای وی در قبیله نجیر رخ داد کافی نبود تا انگیزه‌ای باشد برای خیانت به علی علیه السلام و خدمت به معاویه. به این ترتیب وی معتقد است که بحث از خیانت نه فایده‌ای دارد و نه محلی برای طرح و بحث، و توطئه بالا بردن قرآن در آن شرایط، به طور ناگهانی به فکر عمرو عاص رسیده است؛ نیزه‌ها همیشه به منزله نشانه به کار گرفته می‌شد و قرآن هم که به مثابه پرچم اسلام بود، در نتیجه نیازی به آمادگی قبلی ذهن عراقی‌ها نبود و این حيله در ایشان مؤثر افتاد.^{۱۷۹}

پذیرش این دیدگاه، بسیاری از روایات را - که دال بر پیمان معاویه و عمرو عاص برای پیروزی بر علی علیه السلام و تلاش‌های معاویه برای فریفتن یاران علی علیه السلام و امثال آن است - زیر سؤال می‌برد. به نظر می‌رسد وجود توطئه، تبانی یا خیانت، در آن زمان و در چنان جنگ بزرگ و خونباری که قبایلی با دسته‌بندی‌ها و اغراض گوناگون در آن شرکت داشتند، امری عادی باشد. تلاش ولهوزن برای این که قضایای صفین را از هر گونه

توطئه، تبانی یا خیانت میرا بداند، جای تأمل دارد.

۱۰. کارشکنی اشعث در راه اقدامات حضرت علی علیه السلام و همراهی او با اهداف معاویه، پس از جنگ صفین نیز ادامه داشت. چون پس از جنگ نهروان، حضرت علی علیه السلام یاران خود را برای پیکار با قاسطین (اهل شام) فراخواند، اشعث گروهی از نیروها را با خود هم‌نوا کرد و در رأس آنان گفت: «تیرهای ما تمام و شمشیرهای ما کُند و سرنیزه‌های ما کُند و خراب شده است. ما را به شهر خودمان برگردان تا با بهترین ساز و برگ جنگ آماده شویم». حضرت از نهروان به نخیله آمد و در آن جا اردو زد؛ در چند روزی که آن جا ماند بیش‌تر مردم به کوفه برگشتند و در اردوگاه بیش از هزار مرد باقی نماند. در نتیجه ایشان به کوفه وارد شد. تلاش‌های بعدی حضرت برای تحریک نیروها نیز به نتیجه‌ای نرسید و چون قرار شد با نیروهایی که صدق نیت دارند در رحبه گرد آیند تنها سیصد مرد حضور یافتند و این موجب اندوه ایشان شد.^{۱۸۰} اشعث در شعله‌ور ساختن جنگ نهروان بر ضد علی علیه السلام هم اثر داشت و امام را به قتل تهدید کرد و به همین خاطر، امام او را منافق و کافر زاده نامید و بر او لعنت فرستاد.^{۱۸۱} به تعبیر یکی از شارحان نهج‌البلاغه، اشعث در خلافت علی علیه السلام از منافقان بود؛ او در میان یاران علی همانند عبدالله بن اُبی در میان یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود. هر یک از این دو، در زمانه خود در رأس نفاق قرار داشت.^{۱۸۲}

اما مالک آرزو داشت که در کنار مولای خود و در راه او به شهادت برسد. چون در معرکه یوم الیهریر تعدادی از یاران علی علیه السلام پس از نبرد دلاورانه به شهادت رسیدند، مالک بگریست و در پاسخ علی علیه السلام که از وی سبب گریه را جویا شد، گفت: «می‌بینم که جماعتی در خدمت تو کشته می‌شوند و شهادت می‌یابند و من همچنان می‌مانم و سعادت شهادت نمی‌یابم». امام او را بنواخت و دعا کرد و بشارت داد.^{۱۸۳}

نتیجه

مالک از یاران پُرآوازه و فداکار علی علیه السلام و از فرماندهان ممتاز و برجسته در پیکار

صفین، با تمام وجود در خدمت رهبر و مولای خود بود و در راه آرمان‌های وی می‌کوشید. او با سیاست‌مداری و توان نظامی همراه با شجاعت خویش و برخورداری از فصاحت و بلاغت کلام، با سر دادن رجزها، اشعار حماسی و سخنان توفنده، سپاه علی علیه السلام را در مصاف با دشمن به پیش می‌راند و چهره امویان را برای نیروها برملا می‌کند. هر سخن و فرمانی از رهبر خویش دریافت می‌کرد، با معرفتی که به مقام علی علیه السلام به عنوان امام معصوم و جانشین پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله داشت، بی‌درنگ می‌پذیرفت و آماده بود در اجرای آن یا پیروز شود یا به شهادت برسد؛ چون بر این باور بود که در هر دو صورت فاتح نهایی است.

در کنار مالک، شخصیت دیگری با پایگاه قبیلگی در سپاه علی علیه السلام حضور یافته بود که نه دلش با علی علیه السلام صاف بود و نه موقعیت برتر مالک را برمی‌تابید. اشعث که مردی زیرک، قدرت طلب و اهل تزویر بود از هر موقعیتی به نفع خویش بهره می‌جست. رفتارهای او به یک سیاست‌مدار دنیاگرا شباهت داشت تا یک مؤمن شریعت‌گرا. نگاه او به دنیا بود و قدرت، و برای حفظ موقعیت خویش حاضر بود علی علیه السلام و مالک، هر دو را به کام مرگ بکشاند.

در نبرد صفین مالک توانست سپاه عراق را تا آستانه پیروزی مدیریت کند اما توطئه کینه‌توزان و نادانی کوتاه‌فکران و رقابت دنیاگرایانی چون اشعث، قرآن‌های فریب را بر فراز نیزه‌ها کرد و مالک را از رسیدن به پیروزی ناکام گذاشت. وی از مخالفان داوری و خواهان ادامه پیکار بود، اما چون علی علیه السلام ناگزیر آن را پذیرفت، به تبعیت از فرمانده خویش از کارزار با شامیان دست کشید، ولی از دامان علی علیه السلام دست فرو نکشید. در نتیجه می‌توان گفت پیروزی‌های نخستین علی علیه السلام در صفین با دلاوری‌ها و اقدامات نظامی مالک به دست آمد و تغییر فرجام نبرد نیز به رقابت اشعث با مالک بازمی‌گشت.

پی‌نوشت‌ها

۱. خاکنند، شکرالله، «موقعیت‌یابی اشراف قبیله‌ای (رهبران رده) در دوران خلفای راشدین با تکیه بر نقش اشعث بن قیس کندی در حکومت علی رضی الله عنه»، مجله علمی - پژوهشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، پاییز و زمستان ۱۳۷۹، دوره دوم، شماره ۲۲ و ۲۳.
۲. منتظرالقائم، اصغر، نقش قبایل یمنی در حمایت از اهل بیت علیهم السلام (قرن اول هجری)، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۰.
۳. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بی‌جا: مکتبه الثقافة الدینیة، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۱۷.
۴. ابن کثیر، عمادالدین اسماعیل، البداية و النهایة، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۹ق، ج ۷، ص ۱۹۵۸.
۵. یعقوبی، احمد بن ابی‌یعقوب، تاریخ الیعقوبی، بیروت: دار صادر، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۸۸؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، تقدیم احسان عباس، دوم، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۸ق، ج ۳، ص ۳۲.
۶. بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، بی‌تا، ج ۳، ص ۸۲-۸۳.
۷. همان، ص ۷۶؛ ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد، سیر اعلام النبلاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۴۲۵ و ج ۴، ص ۷۲؛ ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون، تحقیق خلیل شحادة، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۶۲۵؛ ابن طقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، تحقیق ممدوح حسن محمد، [القاهرة]: مکتبه الثقافة الدینیة، [1999م]، ص ۹۴. دینوری نقل کرده که چون فرستاده معاویه نزد علی آمد گفت: «در شام پنجاه هزار مرد زیر پیراهن عثمان ریش‌های خود را از اشک

خیس کرده‌اند و پیراهن عثمان را بر سر نیزه زده‌اند و سوگند خورده‌اند که شمشیرهای خود را غلاف نخواهند کرد تا قاتلان عثمان را بکشند یا در این راه از جان خود بگذرند؛ بنگرید: دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، *الاخبار الطوال*، تحقیق عبدالمنعم عامر، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸، ص ۱۴۲.

۸. بنگرید: ابن اعثم، ابومحمد احمد، *الفتوح*، حیدرآباد دکن: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية، بیروت: دار الندوة الجديدة، بی تا، ج ۲، ص ۳۵۱-۳۵۲؛ شیخ مفید، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، بیروت: مؤسسة آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۶۰-۲۶۳.

۹. این نامه‌ها را بنگرید در: ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۳۵۲-۳۵۳، ۳۷۴-۳۷۵، ۴۷۳-۴۸۰؛ دینوری، پیشین، ص ۱۵۷، ۱۸۷؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۶۶-۷۰، ۷۸، ۸۰؛ ذهبی، پیشین، ج ۴، ص ۷۱؛ ابن عبدربه، احمد بن محمد، *العقد الفريد*، تحقیق محمد التونجی، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۴، ص ۳۱۵-۳۱۸؛ ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم، *الامامة و السياسة المعروف بتاریخ الخلفاء*، تحقیق علی شیری، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰۰-۱۲۲.

۱۰. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق مفید محمد فمیحه، دوم، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق، ج ۲، ص ۴۱۲-۴۱۳؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۴؛ ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۱۲-۱۱۵؛ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الطبری (تاریخ الرسل و الملوك)*، تحقیق صدقی جمیل العطار، دوم، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۳ق، ج ۵، ص ۲۹۳-۲۹۴؛ ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن علی، *المنتظم فی تواریخ الملوك و الامم*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ق، ج ۳، ص ۳۴۳، ۳۴۶.

۱۱. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۶؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۱-۲۹۳؛ ابن عبدربه، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۷؛ تقفی، ابراهیم بن محمد، *الغارات*، تحقیق جلال‌الدین حسینی ارموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۳، ج ۱، ص ۲۷۲.
۱۲. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۵۸؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۸۴؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۱.
۱۳. ابن سعد، پیشین، ج ۶، ص ۲۱۳؛ خلیفه ابن خیاط، *الطبقات*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق، ص ۲۴۹.
۱۴. زیرا در فتوحات روم (به نقلی در جنگ یرموک)، تیری به چشمش خورد و رگ چشمش را پاره کرد. از آن روز به بعد به وی مالک اشتر می‌گفتند (در زبان عربی به کسی که پلک‌های چشمش صدمه دیده و شکافته باشد، گفته می‌شود: «شَتَرَ عَيْنُهُ»؛ بنگرید: ابن اعثم، پیشین، ج ۱، ص ۲۶.
۱۵. بنگرید: ابن قتیبه، پیشین، ص ۶۶؛ ضبی، سیف بن عمر، *الفتنة و وقعة الجمل*، جمع و تصنیف احمد راتب عرموش، هفتم، بیروت: دار النفاثس، ۱۴۱۳ق، ص ۹۳-۹۴.
۱۶. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۰۹.
۱۷. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۸.
۱۸. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۴۶؛ ضبی، پیشین، ص ۱۳۸-۱۴۴.
۱۹. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۸؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۰.
۲۰. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۹.
۲۱. ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۰۹.
۲۲. مشاوره‌های مالک به امام علی علیه السلام را بنگرید در: طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۵۴، ۲۹۸؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۶، ۳۶۲، ۳۷۴، ۳۸۱، ۴۰۴.

۲۳. بنگرید: ابن سعد، پیشین، ج ۳، ص ۲۱۳.
۲۴. بنگرید: مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۹۴-۴۰۷؛ شیخ مفید، *الجمال*، تحقیق سیدعلی میرشریفی، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۲۵. بنگرید: طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۶۷، ۲۷۱؛ دینوری، پیشین، ص ۱۵۰.
۲۶. دینوری، پیشین، ص ۱۷۱؛ ابن عبدربه، پیشین، ج ۴، ص ۳۰۹.
۲۷. بنگرید: ابن اعثم، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۰-۳۵۱؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۲۲۹؛ ثقفی، پیشین، ج ۱، ص ۳۲۲-۳۲۵؛ دینوری، پیشین، ص ۱۵۴.
۲۸. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۶۱.
۲۹. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۳۱؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ ثقفی، پیشین، ج ۱، ص ۲۵۸.
۳۰. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۳۱.
۳۱. بنگرید: یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۴؛ ثقفی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۰-۲۶۱؛ صبحی صالح، *نهج البلاغه*، قم: مؤسسه دارالهجره، بی تا، نامه ۳۸، ص ۴۱۱.
۳۲. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۳۲؛ ثقفی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۰، ۲۶۲.
۳۳. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۳۲؛ ثقفی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۴؛ ابن اثیر، *عزالدین علی بن محمد، الكامل فی التاریخ*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۷۰۴-۷۰۵.
۳۴. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۸۸؛ ذهبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۴۲۹، ۱۹۵۴، ۲۰۰۲.
۳۵. ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۲۰۰۲.
۳۶. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۹۴. سخنان مختلف امام علی علیه السلام در رثای مالک را بنگرید در:

- ثقفی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۵-۲۷۰؛ ابن اثیر، *الکامل*، پیشین، ج ۲، ص ۷۰۵؛ ذهبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷؛ صبحی صالح، پیشین، نامه ۳۴، ص ۴۰۷ و حکمت ۴۴۳، ص ۵۵۴؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۱۶۹؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۳۲.
۳۷. ثقفی، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۴-۲۶۵. احنف بن قیس از بنی تمیم و از افراد معروف صدر اسلام بود که در حوادث دوران خلافت حضرت علی علیه السلام نقش مهمی داشت. او در جنگ صفین در سپاه علی علیه السلام فرمانده بنی تمیم بود و در مسأله حکمیت، ابوموسی اشعری را شایسته این کار ندانست و خود اعلام آمادگی کرد، اما گروهی که خواهان ابوموسی بودند با وی مخالفت کردند.
۳۸. ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۰؛ منقری، نصر بن مزاحم، *وقعة صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، دوم، القاهرة: المؤسسة العربية للحدیثة، ۱۳۸۲ق، افسست قم: منشورات مکتبة المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق، ص ۱۵۳؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۷.
۳۹. ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۴۸.
۴۰. منقری، پیشین، ص ۱۵۳، ۲۰۳-۲۰۴؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۱ و ج ۳، ص ۴۴-۴۵؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۱-۳۶۲.
۴۱. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۷-۲۹۸؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۴۷؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۵۷؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۶۲۶؛ دینوری، پیشین، ص ۱۶۹؛ ابن اثیر، *الکامل*، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۲-۶۳۳.
۴۲. مضمون رجز: «ای اشتر نیکی‌ها! ای بهترین مردم نخع! ای که وقتی همه وحشت کنند پیروزی از آن توست! مردم نالان شده‌اند، همه وحشت کرده‌اند، اگر امروز ما را سیراب کنی ناروا نخواهد

- بود: بنگرید: ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۹؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۷؛ منقری، پیشین، ص ۱۷۳.
۴۳. منقری، پیشین، ص ۱۵۵-۱۵۶، ۱۷۹؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۱-۱۴؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۶-۳۰۱؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۷-۴۱۸؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷-۱۸۸؛ مقدسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۷؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۴۷-۳۴۹؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۵۷؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۶۲۶؛ دینوری، پیشین، ص ۱۶۹؛ ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۲۴-۱۲۶؛ ابن اثیر، الکامل، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۴.
۴۴. منقری، پیشین، ص ۱۷۴-۱۷۸؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۸-۲۰؛ ابن ابی الحدید، ابو حامد عزالدین، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد عبدالکریم النمری، سوم، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق، ج ۳، ص ۱۸۹-۱۹۰.
۴۵. مقدسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۷؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۴-۱۵؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۹۴.
۴۶. بنگرید: دینوری، پیشین، ص ۱۶۸؛ منقری، پیشین، ص ۱۷۰؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۸۱-۸۲؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۱-۳۰۰؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۹۴.
۴۷. منقری، پیشین، ص ۲۰۶.
۴۸. منقری، پیشین، ص ۱۵۶؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۷؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۷-۲۹۸؛ ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۲۴.
۴۹. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۲.
۵۰. همان، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ دینوری، پیشین، ص ۱۸۲؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۰-۶۳۱؛ منقری، پیشین، ص ۲۵۰-۲۵۴؛ مسکویه، ابوعلی رازی، تجارب الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی، طهران: دار سروش للطباعة و النشر، ۱۳۶۶، ج ۱، ص ۳۴۶.

۵۱. منقری، پیشین، ص ۲۵۶؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۹؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۵-۳۱۶.
۵۲. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۵؛ ابن عبدربه، پیشین، ج ۴، ص ۳۲۸.
۵۳. منقری، پیشین، ص ۲۵۴؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۶؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۳.
۵۴. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۴.
۵۵. همان، ص ۲۹۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۵۷؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۷.
۵۶. منقری، پیشین، ص ۴۶۶-۴۶۷؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۸۹-۱۹۱.
۵۷. بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۸۵-۸۶؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۷-۳۰۸.
۵۸. منقری، پیشین، ص ۱۷۵-۱۷۸.
۵۹. همان، ص ۱۹۶؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۳.
۶۰. منقری، پیشین، ص ۴۶۱؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۷۳-۱۷۵.
۶۱. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۰؛ منقری، پیشین، ص ۴۳۹.
۶۲. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۵۳-۱۵۰؛ منقری، پیشین، ص ۴۴۰-۴۴۱؛ ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۳۰.
۶۳. منقری، پیشین، ص ۴۲۶-۴۳۱؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۲۲، ۴۲۷؛ مقدسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۸؛ دینوری، پیشین، ص ۱۷۷.
۶۴. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۶۶-۸۲؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۸؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۱.
۶۵. منقری، پیشین، ص ۲۴۶.
۶۶. همان، ص ۲۵۵ و ۴۸۰؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۶؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۴.
۶۷. بنگرید: ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۴۹۱ و ج ۳، ص ۱۷.

۶۸. ذهبی، پیشین، ج ۲، ص ۴۴۷.
۶۹. دینوری، پیشین، ص ۱۶۴-۱۶۵؛ بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۷۷.
۷۰. بلاذری، پیشین، ج ۳، ص ۸۱؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۶؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۷؛ منقری، پیشین، ص ۱۵۱-۱۵۲.
۷۱. منقری، پیشین، ص ۲۳۸-۲۳۹.
۷۲. همان، ص ۴۷۶، ۴۸۰-۴۸۱؛ دینوری، پیشین، ص ۱۸۲.
۷۳. منقری، پیشین، ص ۴۷۴-۴۷۶؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۲۹؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۳.
۷۴. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۳؛ منقری، پیشین، ص ۲۵۰-۲۵۴.
۷۵. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۴؛ منقری، پیشین، ص ۳۳۱-۳۳۲؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۶.
۷۶. منقری، پیشین، ص ۲۵۰-۲۵۴؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۴؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۹-۳۴۰.
۷۷. طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۴۵؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۶.
۷۸. منقری، پیشین، ص ۴۷۳-۴۷۴؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۲-۳۵۳؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۲۹؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۳.
۷۹. منقری، پیشین، ص ۱۷۱.
۸۰. همان، ص ۱۷۴.
۸۱. همان، ص ۲۳۸-۲۳۹.
۸۲. همان، ص ۴۶۹-۴۷۰.
۸۳. ابن طقطقی، پیشین، ص ۹۴.

۸۴. دینوری، پیشین، ص ۱۸۲؛ منقری، پیشین، ص ۳۹۶-۳۹۷؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۰.
۸۵. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۲۹۶-۲۹۷؛ مقدسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۹؛ دینوری، پیشین، ص ۲۳۰.
۸۶. منقری، پیشین، ص ۴۷۶؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۵.
۸۷. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۸؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۲۹-۳۳۰؛ ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۳۲؛ مقدسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۲؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۵؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۵، ص ۳۰۵؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۹۵؛ منقری، پیشین، ص ۴۷۶-۴۷۷.
۸۸. دینوری، پیشین، ص ۱۸۹.
۸۹. بنگرید: ابن قتیبه، پیشین، ص ۱۴۰.
۹۰. خلیفه ابن خیاط، پیشین، ص ۱۳۱؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۴۰۸؛ خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد او مدینة السلام، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۲۱۰؛ ابن قتیبه، ابومحمد عبدالله بن مسلم، المعارف، تحقیق ثروت عکاشة، دوم، القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ۱۹۹۲م، ص ۳۳۳.
۹۱. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۵-۲۵؛ واقدی، محمد بن عمر، کتاب الردة، تحقیق یحیی الجبوری، بیروت: دار الغرب الاسلامی، ۱۴۱۰ق، ص ۱۶۷-۲۱۳؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۱، ص ۴۵-۶۷؛ بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، باشراف لجنة تحقیق التراث، بیروت: منشورات مكتبة الهلال، ۱۹۸۸م، ص ۱۰۵-۱۰۸، ۱۳۷؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، تحقیق یوسف البقاعی، بیروت: منشورات مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۰ق، ج ۱۵، ص ۱۲۲؛ خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ ابن عماد حنبلی، ابوالفلاح عبدالحی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت:

- دار الفکر، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۹؛ ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، باشراف مکتب البحوث و الدراسات، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۵-۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۷۸؛ دینوری، پیشین، ص ۱۵۶؛ ابن قتیبہ، *المعارف*، پیشین، ص ۳۳۳-۳۳۴؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۲.
۹۲. طبری، پیشین، ج ۴، ص ۱۱۵؛ بلاذری، *فتوح البلدان*، پیشین، ص ۲۵۳؛ دینوری، پیشین، ص ۱۲۰، ۱۲۲.
۹۳. ابومخنف، لوط بن یحیی، *وقعة الطف*، تحقیق و تعلیق محمد هادی الیوسفی الغروی، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۷.
۹۴. بلاذری، *فتوح البلدان*، پیشین، ص ۱۳۷؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۹؛ ابن اثیر، *أسد الغابة*، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۸.
۹۵. دینوری، پیشین، ص ۱۵۶؛ منقری، پیشین، ص ۲۰؛ ابن قتیبہ، *المعارف*، پیشین، ص ۳۳۳-۳۳۴.
۹۶. ثقفی، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۵.
۹۷. جواد علی، *المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام*، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۷۳م، ج ۹، ص ۵۷۵.
۹۸. ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۸؛ منقری، پیشین، ص ۲۰-۲۱؛ ابن قتیبہ، *الامامة و السياسة*، پیشین، ص ۱۱۱؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱۴، ص ۱۸-۱۹؛ صبحی صالح، پیشین، نامه ۵، ص ۳۶۶.
۹۹. ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۸.
۱۰۰. ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۳۶۸-۳۷۱؛ منقری، پیشین، ص ۲۱؛ ابن قتیبہ، *الامامة و السياسة*، پیشین، ص ۱۱۱-۱۱۲.

۱۰۱. ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۳۷۱؛ منقری، پیشین، ص ۲۲.
۱۰۲. ابن قتیبه، الامامة و السياسة، پیشین، ص ۱۱۲؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۳، ص ۴۶.
۱۰۳. صبحی صالح، پیشین، خطبه ۲۲۴، ص ۳۴۷.
۱۰۴. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۶.
۱۰۵. ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۱-۳۲؛ ابن اثیر، اُسد الغابة، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۸؛ دینوری، پیشین، ص ۱۷۱.
۱۰۶. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۸؛ منقری، پیشین، ص ۱۶۶.
۱۰۷. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۳، ۳۲.
۱۰۸. بنگرید: ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۱-۳۲، ۴۰۸؛ خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ خلیفه ابن خیاط، پیشین، ص ۱۳۱؛ بلاذری، فتوح البلدان، پیشین، ص ۱۰۵-۱۰۸؛ ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ج ۱۵، ص ۱۲۲؛ ابن عماد حنبلی، پیشین، ج ۱، ص ۴۹؛ ابن اثیر، اُسد الغابة، پیشین، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ بهرامیان، علی، «شعث بن قیس کندی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹، ج ۹، ص ۴۷-۵۰.
۱۰۹. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۲-۴۳۵؛ دینوری، پیشین، ص ۱۸۹-۱۹۰؛ هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف در تواریخ خلفا و وزرای ایشان، تصحیح عباس اقبال (آشتیانی)، به اهتمام توفیق سبحانی، سوم، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷، ص ۴۷.
۱۱۰. صبحی صالح، پیشین، خطبه ۱۹، ص ۶۱-۶۲؛ ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۵.
۱۱۱. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۳۷.
۱۱۲. خاکرند، شکرالله، علل شکل‌گیری خوارج، بی‌جا: مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۸۹-۹۱؛ منتظرالقائم، پیشین، ص ۲۳۲-۲۳۸، ۲۴۴.

۱۱۳. سخنان وی را بنگرید در: منقری، پیشین، ص ۴۸۰-۴۸۱، ۴۸۴؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، پیشین، ص ۱۳۱.
۱۱۴. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۳، ص ۸۰؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۱۲؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۹۳؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۵۵.
۱۱۵. منقری، پیشین، ص ۱۳۷-۱۴۰، ۲۰۵، ۲۲۷؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۰۷.
۱۱۶. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۸.
۱۱۷. منتظرالقائم، پیشین، ص ۲۱۶.
۱۱۸. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۳۸۶.
۱۱۹. منقری، پیشین، ص ۱۸۰؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۹.
۱۲۰. منقری، پیشین، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۱۷-۲۲.
۱۲۱. ولهوزن، یولیوس، الخوارج و الشیعة، تعریب عبدالرحمن بدوی، سوم، کویت: وكالة المطبوعات، ۱۹۷۸م، ص ۳۰.
۱۲۲. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۸۹.
۱۲۳. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۳.
۱۲۴. همان؛ دینوری، پیشین، ص ۱۹۰؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، پیشین، ص ۱۳۹.
۱۲۵. منقری، پیشین، ص ۴۸۴-۴۸۵؛ دینوری، پیشین، ص ۱۸۹-۱۹۰.
۱۲۶. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۷؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، پیشین، ص ۱۴۰.
۱۲۷. خاکنند، «موقعیت یابی اشراف قبیله ای (رهبران رده) ...»، پیشین، ص ۱۲۹.
۱۲۸. مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۴؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۳۳۰؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۷۰؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۹۵.

۱۲۹. ابن سخنان را بنگرید در: ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۷، ۳۱۳؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۷.
۱۳۰. منقری، پیشین، ص ۴۸۴-۴۸۵؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۷-۳۱۴؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۵؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۲-۶۳۳؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۳۳۰.
۱۳۱. ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۵.
۱۳۲. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۲۷۴-۲۷۶.
۱۳۳. همان، ص ۲۷۷-۲۷۹؛ منقری، پیشین، ص ۴۰۸-۴۰۹؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، پیشین، ص ۱۳۲؛ ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۸، ص ۳۶-۳۷.
۱۳۴. منقری، پیشین، ص ۳۰۳.
۱۳۵. همان، ص ۴۵۵.
۱۳۶. همان، ص ۵۱۳؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۷.
۱۳۷. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۵.
۱۳۸. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۶-۳۵۷؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۷۱؛ دینوری، پیشین، ص ۱۹۰-۱۹۱.
۱۳۹. منقری، پیشین، ص ۴۹۲؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۵-۳۱۶؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴.
۱۴۰. طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۶؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۸؛ منقری، پیشین، ص ۴۹۹.
۱۴۱. منقری، پیشین، ص ۴۸۶.
۱۴۲. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۲۴.
۱۴۳. ابن قتیبه، الامامة و السياسة، پیشین، ص ۱۲۵.

۱۴۴. مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۴؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۹؛ مقدسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۰؛ دینوری، پیشین، ص ۱۹۲؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۹۵.
۱۴۵. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۷-۱۰۸؛ ابن طقطقی، پیشین، ص ۹۵؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴.
۱۴۶. ابوموسی از رضایت عمومی بهره‌مند نبود؛ زیرا در جنگ جمل از علی علیه السلام جدا شد و مردم را از یاری وی بازداشت (ابن اعثم، پیشین، ج ۲، ص ۲۹۰-۲۹۲؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۹؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴). او در خلافت عثمان حاکم کوفه بود و حضرت علی علیه السلام در آغاز خلافت خود که کارگزاران عثمان را از شهرها برداشت، وی را به پیشنهاد مالک بر سیمت خود باقی گذاشت (یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۷۹؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۳، ص ۲۹؛ طبری، پیشین، ج ۵، ص ۲۵۴). اما پس از موضع‌گیری ابوموسی در برابر علی علیه السلام در جریان فتنه جمل، آن حضرت وی را عزل کرد و او از کوفه گریخت.
۱۴۷. منقری، پیشین، ص ۴۹۹-۵۰۰؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۴، ص ۲-۴؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۴؛ یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۹؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۳، ص ۲۹-۳۰.
۱۴۸. منتظرالقائم، پیشین، ص ۲۴۳.
۱۴۹. بلاذری، *انساب الاشراف*، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۴-۱۰۸؛ مسکویه، پیشین، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۰؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴-۵؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۴؛ مقدسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۰؛ دینوری، پیشین، ص ۱۹۲-۱۹۳.
۱۵۰. ابن اعثم، پیشین، ج ۴، ص ۶.
۱۵۱. منتظرالقائم، پیشین، ص ۲۳۵-۲۳۷.
۱۵۲. طه حسین، *انقلاب بزرگ، علی علیه السلام و دو فرزند بزرگوارش*، ترجمه احمد آرام، دوم، تهران:

- کتابفروشی علمی، ۱۳۶۳، ج ۲، ص ۸۸-۸۷.
۱۵۳. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۸، ۳۲۴-۳۲۵؛ منقری، پیشین، ص ۴۹۸.
۱۵۴. ابن ابی الحدید، پیشین، ج ۲، ص ۲۷۹.
۱۵۵. منقری، پیشین، ص ۴۸۱؛ دینوری، پیشین، ص ۱۸۹.
۱۵۶. منقری، پیشین، ص ۴۸۱؛ دینوری، پیشین، ص ۱۸۹؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۲.
۱۵۷. منتظرالقائم، پیشین، ص ۲۳۰.
۱۵۸. منقری، پیشین، ص ۱۶۹.
۱۵۹. همان، ص ۱۷۱.
۱۶۰. ابن اعثم، پیشین، ج ۴، ص ۱۰-۱۳؛ ابن قتیبہ، الامامۃ و السیاسۃ، پیشین، ص ۱۳۳-۱۳۷.
۱۶۱. منقری، پیشین، ص ۴۸۲؛ مسعودی، پیشین، ج ۲، ص ۴۳۳؛ دینوری، پیشین، ص ۱۹۰؛ ابن قتیبہ، الامامۃ و السیاسۃ، پیشین، ص ۳۷.
۱۶۲. ابن اعثم، پیشین، ج ۴، ص ۱۳-۱۴.
۱۶۳. منقری، پیشین، ص ۵۱۲؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۴-۶؛ مسکویہ، پیشین، ج ۱، ص ۵۱۶؛ ابن اثیر، الکامل، پیشین، ج ۲، ص ۶۷۲.
۱۶۴. یعقوبی، پیشین، ج ۲، ص ۱۸۹.
۱۶۵. منقری، پیشین، ص ۵۲۱؛ مسکویہ، پیشین، ج ۱، ص ۳۶۱؛ شیخ مفید، الارشاد، پیشین، ج ۱، ص ۲۶۰؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۹.
۱۶۶. منقری، پیشین، ص ۵۱۲؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۶؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۱۶.
۱۶۷. ابن اعثم، پیشین، ج ۴، ص ۱۴؛ ابن قتیبہ، الامامۃ و السیاسۃ، پیشین، ص ۱۳۸؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۷۳-۱۹۷۴؛ ابن خلدون، پیشین، ج ۲، ص ۶۳۳.

۱۶۸. منقری، پیشین، ص ۵۰۸؛ ابن قتیبه، الامامة والسياسة، پیشین، ص ۱۳۸.
۱۶۹. منقری، پیشین، ص ۵۰۹.
۱۷۰. بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۳، ص ۱۰۸-۱۰۹؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۵-۶؛ ابن اعثم، پیشین، ج ۴، ص ۱۵.
۱۷۱. منقری، پیشین، ص ۵۰۶؛ دینوری، پیشین، ص ۱۹۵.
۱۷۲. مقدسی، پیشین، ج ۵، ص ۲۲۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، پیشین، ج ۳، ص ۱۱۰؛ ابن جوزی، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۶؛ دینوری، پیشین، ص ۱۹۷؛ ابن کثیر، پیشین، ج ۷، ص ۱۹۷۴؛ منقری، پیشین، ص ۵۱۲-۵۱۳.
۱۷۳. ابن اعثم، پیشین، ج ۴، ص ۲۰.
۱۷۴. همان، ص ۳۳؛ منقری، پیشین، ص ۵۴۸.
۱۷۵. پژوهش‌گرانی نظیر: گوستاو ویل (۱۸۰۸-۱۸۸۹م) Gustav Weil، رینهرت دوزی Reinhart Dozy، برنوو Brunnow و فریدریش آگوست مولر (۱۸۴۷-۱۸۹۲م) Friedrich August Muller.
۱۷۶. بنگرید: ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۵؛ و نیز: ولهوزن، پیشین، ص ۳۰.
۱۷۷. ولهوزن، پیشین، ص ۳۰-۳۱.
۱۷۸. همان، ص ۳۳.
۱۷۹. همان، ص ۳۳-۳۴.
۱۸۰. دینوری، پیشین، ص ۲۱۱-۲۱۲؛ خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱، ص ۲۱۰؛ طبری، پیشین، ج ۶، ص ۲۸-۲۹؛ ابن قتیبه، الامامة والسياسة، پیشین، ص ۱۴۸؛ ابن اثیر، الكامل، پیشین، ج ۲، ص ۶۹۷-۶۹۹.
۱۸۱. ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۵، ۱۷۸ و ج ۴، ص ۴۵ و ج ۶، ص ۷۳؛ صبحی صالح، پیشین، خطبه ۱۹، ص ۶۱-۶۲.
۱۸۲. ابن ابی‌الحدید، پیشین، ج ۱، ص ۱۷۹.
۱۸۳. ابن اعثم، پیشین، ج ۳، ص ۳۰۲.